

الملحق ه پيوست ه

حجر الزاوية هو الحجر الأسود وهو يرمز للمعزي أحمد الحسن
(ع)

سنگ زاويه همان حجرا لاسود است و به تسلي دهنده
احمد الحسن ع- اشاره دارد

هذا جواب أحد الأسئلة التي وردت عن طريق الإنترنت وفيه تفصيل عن
الحجر الأسود وارتباطه بالمهدي أو القائم:
س/ من هذا الرجل ؟

در اینجا پاسخ یکی از پرسش‌هایی را که از طریق اینترنت مطرح شده است
بیان می‌کنیم؛ پرسش و پاسخی که بحث مفصلی درباره حجر لاسود و
ارتباط آن با مهدی یا قائم است:
پرسش: این مرد کیست؟

السلام على يمانى آل محمد ورحمة الله وبركاته.
اللهم صل على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.
في عام 1424هـ قمت بأداء مناسك الحج وكانت الحجة الثانية لي والله
الحمدومعني زوجتي، وكنا مع أحد حملات الحج المشهورة في الأحساء، وكان
لنا عبر وقصص في تلك الحجة المباركة، فعندما كانت ليلة عرفه حصلت حادثة

لنساء الحملة فسمعوا ليلة عرفه بعد أعمال تلك الليلة صيحة قوية (صراخاً قوياً) تكرر مرتين أيقظ النائمة من نومها، والغريب أن بعض الجالسین من النساء لم يسمعوا تلك الصيحة، فهذه الصيحة أرعبت النساء وأخافتهم ولم يعرفوا من أين هذا الصوت.

سلام بر یمانی آل محمد و رحمت الله و برکاته...

اللهم صل على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.

در سال ۱۴۲۴ هـ.ق مناسک حج را بهجا آوردم و الحمدلله این دوّمین حج من بود و همسرم نیز مرا همراهی می‌کرد. ما با یکی از کاروان‌های مشهور حج در «احساء» بودیم و در این حج مبارک چه عبرتها و داستان‌هایی داشتیم. در شب عرفه حادثه‌ای برای زنان کاروان اتفاق افتاد؛ در شب عرفه پس از انجام اعمال آن شب، صدای فریادی بلند (بانگی شدید) که دو بار تکرار شد و زنان خواب را بیدار کرد به‌گوش رسید. شگفت آن‌که برخی از زنانی که آنجا نشسته بودند، آن فریاد را نشنیدند. این بانگ بلند باعث ترس و وحشت زنان شد و آنها نفهمیدند که این صدا از کجا آمد.

والقصة الثانية والأهم هي:

عندما دخلت أنا وزوجتي الحرم لطواف الحج شاهدت زحاماً شديداً وخشيت أن لا أستطيع تطويف زوجتي طواف الحج، وقال لنا المرشد الديني للحمله: عندما تشاهدون زحاماً قولوا: يا عظيم يا عظيم ينفك الزحام، حيث جربت هذا الذكر في طواف العمرة ولاحظت الزحام ينفك - عموماً - قلت مرة واحدة: يا عظيم يا عظيم، وإذا برجل يأتي فوراً من بين الركن والمقام ويشق صفوف الحجيج بعد انتهائي من الذكر، وكأنه أت لنا من طوافه أو قبل أن ينهي طوافه حيث لم يعبر الركن والمقام، واستقبلنا مخصوص والكعبة خلفه ولم يكن في طريقه لنا أحد من الحجيج، وقال لي: تعال خلفي أطوفكما وذهبت خلفه مع زوجتي وطوفنا طواف الحج ولم نشعر بأي زحام أو ضيق، وكان يقرأ أدعية وأذكار ومن بينها دعاء كميل وأنا أكثر الصلاة على محمد وآل محمد وأقول

في نفسي: ربما يكون هذا المهدي محمد بن الحسن (ع) ولكن أقول: من أنا حتى يخرج لي المهدي ويطوفني؟ وفي أثناء الشوط الأول من الطواف كانت زوجتي خلفي وقال لي: دع زوجتك أمامك، وأمرتها أن تكون أمامي وخلفه أي وسطنا وهو قصد أن يعلمني كيف أحافظ على زوجتي أثناء الطواف.

ماجرای دوم که مهتر است بهشرح زیر می‌باشد:

وقتی من و همسرم برای طواف حج وارد حرم شدیم، دیدم جمعیت بسیار زیاد است و من از این ترسیدم که نتوانم همسرم را طواف حج دهم. راهنمای دینی کاروان به ما گفت: وقتی انبوه جمعیت را مشاهده می‌کنید بگویید «یا علیم یا عظیم»، راه باز می‌شود. من این ذکر را در طواف عمره تجربه کرده بودم و دیدم که معمولاً جمعیت باز می‌شود. یک بار که گفتم «یا علیم یا عظیم»، ناگهان مردی را دیدم که همان لحظه وقتی من ذکر را تمام کردم از بین رکن و مقام آمد و صفوف حاجیان را شکافت. گویی او در حین طواف خودش یا قبل از این که طوافش تمام شود بهسراغ ما آمده بود زیرا وی از رکن و مقام رد نشده بود. او بطور ویژه‌ای به پیشواز ما آمد، در حالی که کعبه پشت سرش بود و در مسیرش به سمت ما حتی یک نفر از حاجیان سر راهش نبود. او به من گفت: پشت سر من بیا تا شما دو نفر را طواف دهم. من با همسرم پشت سرش رفتیم و به طواف حج مشغول شدیم، و هیچ شلوغی و فشاری احساس نکردیم. او دعاها و انکاری می‌خواند و در بین آنها دعای کمیل را می‌خواند و من بسیار بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستادم و با خودم می‌گفتم: شاید این مهدی محمد بن الحسن (ع) باشد ولی می‌گفتم: من کی هستم که مهدی بهسراغ من بیاید و مرا طواف دهد؟ در اثنای دور اول طواف که همسرم پشت سرم بود، آن مرد به من گفت: همسرت را جلویت بگذار. من نیز به او گفتم که جلوی من و پشت سر آن مرد یعنی وسط ما دو تا بیاید. منظور آن مرد این بود که به من بیاموزد چگونه در اثنای طواف از همسرم محافظت کنم.

وعند وصولنا إلى الحجر الأسود يشير إليه بيمينه ويقول: الله أكبر، وعندما انتهينا من الشوط السابع بعد مقام إبراهيم (ع) قلت له: أريد أن أطوف طواف النساء معك، فقال لي: إن شاء الله، وكأنه يودعني وقابلني بوجهه وهو يمشي عني إلى الورا وكأنه أزاح تلك الآلاف من الناس وهو يمشي إلى الخلف، واتسع له المكان ومضى، وكان الحجيج بحر وهو موجة قوية أزاحت مياه البحر.

هنگام رسیدن به حجرالاسود او با دست راستش به آن اشاره می‌کرد و می‌گفت: «الله اکبر». و هنگامی که از طواف هفتم فارغ شدیم پس از مقام ابراهیم (ع) به او گفتم: می‌خواهم با شما طواف نسا بهجا آورم. او به من گفت: «انشاءالله»، و گویی با من خداحافظی می‌کرد، و در حالی که صورتش رو به‌روی من بود، به عقب می‌رفت و از من دور می‌شد، به طوری که گویی آن هزاران نفر از مردم را کنار می‌زد و به عقب حرکت می‌کرد؛ جا برای او باز می‌شد و وی می‌رفت، گویی حاجیان دریا بودند و او موج تنومندی بود که آبهای دریا را می‌شکافت و کنار می‌زد.

أما أوصاف هذا الرجل: فهو غائر العينين، مشرف الحاجبين، طويل نحيف، أسمر اللون، شعره أسود طويل، والغريب أنه يلبس لباساً أخضر فاتحاً يوم طواف الحج وعلى رأسه غطاء نسيمه نحن بالخليجي الطاقية. سؤالي: من هو هذا الرجل؟

هل هو يمانني آل محمد (ع)؟

ومن أنا حتى يأتي يمانني آل محمد (ع) ويطوفني؟ أم هو الخضر بما أنه لابس لباساً أخضر، أم أنه من أنصار الإمام المهدي محمد بن الحسن (ع)؟؟؟

اما اوصاف این مرد به این شرح است: چشمانی فرو رفته و ابروهایی بلند داشت، بلند قد و لاغر و گندمگون بود و موهای سیاه بلندی داشت، و تعجب‌آور اینجا است که او در روز طواف حج، لباس سبز روشنی به تن

داشت و بر سرش هم پوششی بود که ما آن را به گویش خلیجی،
«طاقیه» (عرقچین) می‌نامیم. سؤال من این است:

این مرد کیست؟

آیا او همان یمان‌ی آل محمد ع است؟

در حالی که من چه کسی باشم که یمان‌ی آل محمد ع بیاید و مرا طواف
دهد؟ یا شاید او خضر بوده چون لباس سبزی به تن داشته است؟ یا شاید
یکی از انصار امام مهدی محمد بن الحسن ع بوده است؟؟

وسألت أحد طلبة الحوزة وقال: إنه الإمام (ع)، وسألت أحد المؤمنین، وقال:
ربما يكون الخضر (ع) أو أحد أعوان الإمام (ع).

سمعت قصة حصلت لأحد الأنصار وقصها عليّ ووصفه لي وهي نفس
الصفات التي رأيتها ولو رأيت الرجل الذي طوفني بعد هذه السنين عرفته من
بين مليون رجل.

والسلام على یمان‌ی آل محمد ورحمة الله وبركاته.

اللهم صل على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.

مسلم أنصاري 40 سنة/ تحصيل ثانوي

الأحساء - السعودية

از یکی از طلبه‌های حوزه سؤال کردم، او گفت: او امام ع بوده است. از یکی
از مؤمنین پرسیدم، گفت: شاید خضر ع یا یکی از یاران امام ع باشد.
چنین ماجرای را از یکی از انصار نیز شنیدم؛ او داستانش را برای من
تعریف کرد و توصیفش نمود، همان صفاتی بود که من دیده بودم و اگر بعد
از این همه سال، آن مردی که مرا طواف داده بود ببینم، او را از بین یک
میلیون نفر می‌شناسم.

و سلام بر یمان‌ی آل محمد ورحمة الله وبركاته

اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

فرستنده: ابو الرحمت - سعودی

جواب الإمام أحمد الحسن (ع):

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين
وسلم تسليماً.

اعلم أنّ الله ذاكر من ذكره ويعطي الكثير بالقليل وأنت ذكرت سبحانه في بيته
بإخلاص فذكرك وأعانك ويسر أمرك، أسأل الله أن يوفقك دائماً للإخلاص له
سبحانه والعمل لما يرضيه، أما عبد الله الذي أعانك فهو أعانك بحول الله
وقوته، وعندما أمره الله أن يعينك فالفضل كله لله سبحانه، فاشكر الله سبحانه
وتعالى الذي منّ عليك بهذا ولو أنّ الله أمره أن يخبرك باسمه لأخبرك. أما إن
هذا العبد عندما كان يصل الحجر يقول: الله أكبر فهذا تكليفه هو، أما أنت
وغيرك من الناس فتكليفكم أن تقولوا عند وصول الحجر: (اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا
وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَاظَةِ اللَّهُمَّ تَصَدِّيقاً بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا
وَالْأئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَجُ اللَّهِ وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ وَالْمَهْدِيِّينَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَجُ اللَّهِ - وتعدّهم
إلى حجة الله في زمانك - أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْحَبِيبِ وَالطَّاغُوتِ وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّى
وَعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ).

پاسخ سيد احمد الحسن ع :

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

بدان که خداوند یادکنندهی کسی است که او را یاد کند و در مقابل اندک،
بسیار عطا می‌کند. شما او را با اخلاص در خانه‌اش یاد کردی، او نیز شما
را یاد کرد و یاری نمود و کارت را آسان ساخت. از خداوند مسئلت می‌نمایم
که شما را همواره به اخلاص برای او و عمل به آنچه مورد رضای او است،
موفق بدارد. آن بندهی خدایی که به شما کمک کرد، به حول و قوهی خدا و

آن‌گاه که خداوند به وی فرمان داد، شما را یاری رساند؛ بنابراین فضل و کمال تماماً از آن خدای سبحان است. خداوند سبحان و متعال را بر این نعمتی که بر شما منت نهاد، شکرگزار باش. اگر خداوند او را دستور می‌داد که نامش را به شما بگوید، شما را از نام خویش مطلع می‌ساخت. این بنده وقتی به حجر می‌رسید می‌گفت: «الله اکبر»؛ این تکلیف او بود، ولی شما و دیگر مردم، وظیفه‌تان این است که وقتی به حجر می‌رسید بگویید: (خداوندا! ادای امانت کردم و به میثاقم وفا نمودم تا این‌که به وفای به عهد برایم گواهی دهی. بارخدایا، کتاب تو (قرآن) و سنت پیامبرت را تصدیق می‌کنم و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتا و بی‌همتا معبودی نیست و به راستی محمد بنده و فرستاده‌ی او است و علی و ائمه از فرزندان او حجت‌های خدایند و مهدی و مهدیین از فرزندان او حجت‌های خدایند و آنها را تا حجت خدا در زمانت می‌شماری. به خدا ایمان آوردم و به جبت و طاغوت و لات و عزی و به پرستش شیطان و پرستش آنچه همتای خدا خوانده می‌شود کفر ورزیدم).

ودین الله كله يكاد يكون مسألة واحدة فتح بها خلق الإنسان الأرضي نكرها تعالى بقوله: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)، والقرآن كله في الفاتحة والفاتحة في البسملة والبسملة في الباء والباء في النقطة والنقطة علي (ع)، قال أمير المؤمنين: (أنا النقطة)، وماذا كان أمير المؤمنين علي (ع) غير أنه خليفة الله في أرضه؟!!

همه‌ی دین خدا تقریباً یک موضوع است که خداوند آفرینش انسانی زمینی را با آن آغاز نمود و خدای تعالی با ﴿(من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم)﴾ به آن اشاره فرموده است. قرآن جملگی در سوره‌ی فاتحه است و فاتحه در بسمله و بسمله در «باء» و «باء» در نقطه و آن نقطه علی ع است. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «من آن نقطه هستم». و امیرالمؤمنین علی ع چیست؟! جز اینکه ایشان جانشین خدا بر زمینش می‌باشد؟!!

إذن، فالنقطة والباء والبسملة والفاتحة والقرآن والدين كله هو خليفة الله في أرضه، والقرآن والدين كله هو العهد والميثاق الذي أخذ على العباد بإطاعة خلفاء الله وأودعه الله في حجر الأساس أو الحجر الأسود أو حجر الزاوية أو الحجر المقتطع من محمد (ص) لهدم حاكمية الشيطان والطاغوت، وقد ذكر هذا الحجر في الكتب السماوية وفي الروايات، وقريش عندما اختلفوا فيمن يحمل الحجر كانوا يعلمون أن هذا الحجر يشير إلى أمر عظيم ولهذا اختلفوا فيمن يحمله، وكانت مشيئة الله أن محمداً (ص) هو من حمل الحجر ووضعه في مكانه لتتم آية الله، وإشارته سبحانه إن قائم الحق والعبد الذي أودعه الله العهد والميثاق الذي يشير له هذا الحجر سيخرج من محمد (ص) الذي حمل الحجر.

بنابراین نقطه و باء و بسمله و فاتحه و قرآن و دین همگی عبارتند از همان جانشین خدا در زمینش. قرآن و دین تماماً همان عهد و پیمانی است که از بندگان بر اطاعت جانشینان الهی گرفته شده است و خدا آن را در حجر الاساس یا حجر الاسود یا سنگ بنا یا سنگ جدا شده از حضرت محمد ص برای منهدم ساختن حاکمیت شیطان و طاغوت به ودیعه نهاده است. این سنگ در کتب آسمانی و در روایات یاد شده است. قریش آنگاه که بر سر کسی که سنگ را بردارد با هم دچار اختلاف شدند، می دانستند این سنگ به موضوع مهمی اشاره دارد و به همین جهت در مورد کسی که قرار بود حامل آن باشد، دچار اختلاف و چنددستگی شدند. خواست و مشیت خدا آن بود که حضرت محمد ص کسی باشد که آن سنگ را بر می دارد و در جایش قرار می دهد تا نشانه‌ی الهی به سرانجام رسد؛ اشاره‌ی خدای سبحان آن بود که قائم به حق و بنده‌ی که خدا عهد و ميثاق را در آن به ودیعه نهاده است و این سنگ به او اشاره می کند، از محمد ص که سنگ را حمل کرده بود، خارج می گردد.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: (إِنَّ قُرَيْشًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ هَدَمُوا الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادُوا بِنَاءَهُ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ وَأَلْقِي فِي رُوعِهِمُ الرُّعْبُ حَتَّى قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لِيَأْتِي كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِأَطْيَبِ مَالِهِ وَلَا تَأْتُوا بِمَالٍ اكْتَسَبْتُمُوهُ مِنْ قَطِيعَةِ رَحِمٍ أَوْ حَرَامٍ ففَعَلُوا فَخَلِيَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ بِنَائِهِ فَبَنَوْهُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعِ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ فَتَشَاجَرُوا فِيهِ أَيُّهُمْ يَضَعُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فِي مَوْضِعِهِ حَتَّى كَادَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمْ شَرٌّ فَحَكَمُوا أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَلَمَّا أَتَاهُمْ أَمَرَ بِثَوْبٍ فَبَسَطَ ثُمَّ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي وَسْطِهِ ثُمَّ أَخَذَتِ الْقَبَائِلُ بِجَوَانِبِ الثَّوْبِ فَرَفَعُوهُ ثُمَّ تَنَاولَهُ (ص) فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ فَخَصَّهُ اللَّهُ بِهِ) [الكافي: ج 4 ص 217].

از سعید بن عبدالله اعرج از ابی عبدالله ع نقل شده است که فرمود: «قریش در جاهلیت خانه (کعبه) را ویران کردند. هنگامی که خواستند آن را بنا کنند نیرویی بین آنها و آن بود که ترس در دلهایشان انداخت تا این که کسی از آنها گفت: از بین هر یک از شما، مردی که پاکترین مال را دارد بیاید و مالی که از طریق قطع رَحِم یا از طریق حرام کسب کرده باشد، نیاورد. چنین کردند و مانع بین آنها و ساخت بنا از بین رفت. شروع به بنا کردن آن نمودند تا به موضع حجرالاسود رسیدند. با یکدیگر مشاجره می نمودند که چه کسی حجر الاسود را در جایگاهش قرار دهد تا جایی که نزدیک بود شری واقع شود (نزاع شود). در نهایت حکم کردند اولین کسی که از در مسجد الحرام داخل شود، این کار را انجام دهد. رسول الله ص وارد شد. هنگامی که وارد شد، دستور داد پیراهنی پهن شود، سپس سنگ را میان آن نهاد و پس از آن نمایندگان قبایل گوشه‌های آن را گرفتند و بلندش نمودند. سپس رسول اکرم ص آن را برداشت و در جایگاهش قرار داد و (این گونه) خداوند آن را مخصوص به او ص گردانید». [کافی: ج 4 ص 217].

فمحمد (ص) حمل الحجر الأسود وهذه إشارة أن القائم وحامل الخطيئة وحامل الراية السوداء التي تشير إليها سيخرج من محمد (ص)، وأيضاً

محمد (ص) هو من يحملة في صلبه؛ لأنه مستودع في فاطمة بنت محمد (ص) ولذا يكون حامل الخطيئة الحقيقي هو رسول الله محمد (ص).

پس حضرت محمد ص حجرا لاسود را حمل نمود و این اشارهای است بر این که قائم و حمل کننده‌ی خطا و حامل پرچم سیاه که به آن اشاره دارد، از حضرت محمد ص خارج خواهد شد، و نیز حضرت محمد ص کسی است که او را در صلب خود حمل می‌کند؛ زیرا او در فاطمه دختر محمد ص به ودیعه نهاده شده است و لذا حمل کننده‌ی واقعی خطا، پیامبر خدا حضرت محمد ص می‌باشد.

أما اللون الأسود الذي شاء الله أن يكتسي به هذا الحجر فهو يشير إلى ذنوب العباد ويذكرهم بخطاياهم لعلمهم يتوبون ويستغفرون وهم في بيت الله، وهو نفسه لون رايات قائم الحق، قائم آل محمد السوداء، فالرايات السود تشير إلى الحجر والحجر يشير إليها وكلاهما يشيران بلونهما الأسود إلى خطيئة نقض العهد والميثاق المأخوذ على الخلق في الذر، وأيضاً يشيران إلى ما يتحملة من عناء حامل هذه الخطيئة - وحامل الراية السوداء التي تشير إلى الخطيئة - العبد الذي أوكل بكتاب العهد والميثاق، وهو الحجر الأسود وهو قائم آل محمد.

اما رنگ سیاهی که خداوند خواسته است تا این سنگ را با آن بپوشاند، به گناه بندگان اشاره دارد و خطاها و اشتباهایشان را به آنها یادآوری می‌کند، تا شاید در حالی که در خانه‌ی خدا هستند توبه کنند و آمرزش بخواهند. این رنگ، همان رنگ سیاه پرچم حق قائم است؛ پرچم‌های سیاه به سنگ اشاره دارد و سنگ هم به آن اشاره می‌کند و این دو با رنگ سیاه خود، با گناه و خطای نقض عهد و میثاقی که از خلق در عالم ذر گرفته شد، و همچنین به رنجی که حامل این خطا و حامل پرچم سیاهی که به این خطا و گناه اشاره می‌کند، بر دوش می‌کشد، اشاره می‌نمایند؛ بنده‌ای که به

نوشتن این عهد و پیمان موکل شد؛ او، همان حجرالاسود و همان قائم آل محمد است.

والحجر مرتبط بمسألة الفداء الموجودة في الدين الإلهي وعلى طول المسيرة المباركة لهذا الدين فدين الله واحد؛ لأنه من عند واحد، والفداء قد ظهر في الإسلام بأجلى صورته في الحسين (ع)، وقبل الإسلام تجد الفداء في الحنيفية دين إبراهيم (ع) بإسماعيل، وتجده أيضاً بعبد الله والد الرسول محمد (ص)، وأيضاً تجده في اليهودية دين موسى (ع) بيحيى بن زكريا (ع)، وتجده في النصرانية بالمصلوب، وبغض النظر عن كون النصارى يتوهمون أن المصلوب هو عيسى (ع) نفسه، فإنهم يعتقدون بأن المصلوب هو حامل الخطيئة ومعتقداتهم وإن كان فيها تحريف ولكن هذا لا يعني أنها جميعاً جاءت من فراغ تام وليس لها أي أصل في دين الله سبحانه حرفت عنه، بل كثير من العقائد المنحرفة في الحقيقة هي تستند إلى أصل ديني أخذته علماء الضلال غير العاملين وحرفوه وبنوا عليه عقيدة فاسدة، فقضية كون الرسل يتحملون بعض خطايا أممهم ليسيروا بالأمة ككل إلى الله موجودة في دين الله ولم تأت من فراغ، ويمكنك مراجعة نصوص التوراة مثلاً للإطلاع على تحمل موسى (ع) عناءً إضافياً لما يقترفه قومه من الخطايا، ورسول الله محمد (ص) تحمل خطايا المؤمنين قال تعالى: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ [الفتح: ٢].

و این سنگ با مسئله‌ی فدا شدن که در دین الهی و در طول مسیر یکتای مبارک این دین وجود دارد، ارتباط دارد؛ چرا که دین خدا یکی است؛ چون از سوی یگانه آمده است، و فداکاری و ایثار در اسلام با روشن‌ترین صورت در حسین ع تجلی یافت و قبل از اسلام نیز در دین حنیف ابراهیم ع با اسماعیل متجلی گشت. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد ص نیز می‌یابیم؛ و همچنین در دین یهود دین موسی ع، در یحیی پسر زکریا ع و در مسیحیت با مصلوب (به صلیب کشیده شده) جلوهرگر شده است؛ صرف

نظر از این که نصاری گمان می‌کنند که مصلوب، خود عیسی ع بوده است؛ آنها اعتقاد دارند که فرد به دار آویخته شده همان بر دوش کشنده‌ی گناه است. چنین اعتقادی اگر چه دستخوش تحریف شده است ولی به آن معنا نیست که کاملاً پوچ باشد و هیچ اصل و ریشه‌ای در دین خدای سبحان که این اعتقاد از آن انحراف یافته است، ندشته باشد؛ بلکه بسیاری از عقاید منحرف، در حقیقت مستند به مبدأ دینی است و خاستگاه دینی دارد که علمای گمراه غیرعامل، آن را به دست گرفته، منحرف ساخته و عقیده فاسدی بر مبنای آن پایه‌ریزی کرده‌اند. این قضیه که پیامبران برخی خطاهای امت‌های خود را متحمل می‌شوند تا امت را جملگی به سوی خداوند سیر دهند، در دین خدا وجود دارد و بی‌پایه و اساس نیست. به عنوان مثال شما با مراجعه به متون تورات درمی‌یابید که موسی ع رنج و زحمت مضاعفی را متحمل می‌شود هنگامی که قومش خطاهایی را مرتکب می‌شوند. حضرت محمد ص نیز خطاهای مؤمنین را متحمل می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تَا خَدَاوَنَدُ گَنَاهُ تَوْرَا اَنچَه پيش از اين بود و آنچه پس از اين باشد براي تو بيارزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقيم راه نمايد﴾ (الفتح: [۲]).

وتفسيرها في الظاهر: أنه تحمل خطايا أُمَّته و غفرها الله له، عن عمر بن يزيد بياع السابري قال: (قلت: لأبي عبد الله (ع): قول الله في كتابه ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ قال: ما كان له من ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حملة ذنوب شيعته ثم غفرها له) [تفسير القمي: ج ۲ ص ۳۱۴].

تفسیر ظاهری آیه چنین است که او گناهان امت را بر دوش می‌گیرد و خداوند آنها را برای او می‌آمرزد. از عمر بن یزید بیاع سابری نقل شده است که گفت: به ابو عبدالله ع درباره‌ی آیه‌ی ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ سؤال کردم. حضرت ع فرمود: «پیامبر معصیتی نداشت و

اراده‌ی معصیتی نکرد ولی خداوند گناهان شیعیان را بر او تحمیل فرمود، سپس آنها را برای او آمرزید.»

وتحمل الرسل لخطايا أممهم لا يعني أنهم يتحملون خطيئة نقض العهد والميثاق عن منكري خلفاء الله الذين يموتون على هذا الإنكار، بل هم يتحملون خطيئة من غفل عن تذكر العهد والميثاق، ونقضه مدة من الزمن في هذه الحياة الدنيا، كما أن تحملهم لخطايا أممهم لا يعني أنهم يصبحون أصحاب خطيئة عوضاً عن أممهم، بل معناه ... أنهم يتحملون أثقلاً إضافية وعناءً إضافياً في تبليغ رسالاتهم في هذه الدنيا للناس، وهذا طبعاً بإرادتهم هم؛ لأنهم هم من يطلب هذا، فالأب الرحيم بأبنائه يتحمل نتائج أخطائهم في كثير من الأحيان، وإن كانت تسبب له عناءً ومشقة وربما الآلام والقتل في سبيل الله، كما هو الحال في الحسين (ع)؛ وذلك لأن الأب يرجو صلاح أبنائه في النهاية، وربما كثيرون لا يتذكرون العهد حتى يراق دم أبيهم ولي الله فيكون سبباً لتذكرهم العهد والميثاق، ولهذا تجد الحسين (ع) الذي شاء الله أن يجعله سبباً لتذكر عدد كبير من الخلق قد ترك الحج وأقبل يحث الخطى إلى مكان ذبحه (ع).

اینکه فرستادگان، گناهان امتهایشان را متحمل می‌شوند به این معنا نیست که آنها گناه نقض عهد و پیمان منکرین جانشین خدا را که بر این انکار می‌میرند، متحمل می‌شوند بلکه آنها گناه کسی را بر دوش می‌گیرند که از یادآوری این عهد و پیمان غفلت ورزیده و مدت زمانی در این زندگی دنیوی، نقض عهد نموده است. به علاوه این که فرستادگان گناهان امتهایشان را متحمل می‌شوند به این مفهوم نیست که آنها به جای امتهایشان، خود اهل گناه و معصیت می‌شوند بلکه به این معنا است که آنها بارهایی اضافی و زحمت و مشقت بیشتری در تبليغ رسالات خود در این دنیا برای مردم بر دوش می‌گیرند، که این موضوع، طبیعتاً با اراده‌ی خود آنها صورت می‌گیرد زیرا خودشان چنین چیزی را درخواست می‌نمایند. چه بسیار پیش می‌آید که

یک پدر مهربان و دلسوز، پیامدهای خلافکاری و اشتباه فرزندانش را بر عهده می‌گیرد هر چند ممکن است این کار زحمت و مشتق برای او در پی داشته باشد، و حتی گاهی اوقات رنجها و کشته شدن در راه خدا را برای او رقم بزند همان‌طور وضعیت حسین ع نیز همین گونه است، و این از آن رو است که پدر چشم امید دارد که در نهایت کار، فرزندانش اصلاح شوند. چه بسا که بسیاری عهد را به خاطر نمی‌آورند مگر آن گاه که خون پدرشان یعنی ولی خدا بر زمین ریخته شود و این کار عاملی می‌شود بر این که آنها عهد و پیمان را به یاد آورند. از این رو می‌بینیم که امام حسین ع که خداوند اراده فرمود تا او را سببی برای یادآوری عده‌ی بسیاری از خلائق قرار دهد، حج را رها می‌کند و مسیری را که به مکان ذبح شدنش ع منتهی می‌شود، در پیش می‌گیرد.

أما علاقة الحجر بخطيئة آدم (ع) فهذا أمر قد تكفل الأئمة (ص) بيانه وإن كان ربما خفي فيما مضى على الناس لعله أرادها الله سبحانه، بل وعلاقة الحجر بخطايا الخلق أيضاً قد تكفلوا بيانه وقد بين هذا الأمر رسول الله محمد (ص) بأوضح بيان بالعمل - عندما قبّل الحجر - ولكنه بيان لمن لهم قلوب ويعون أفعال محمد (ع) الحكيم الذي يعمل الحكمة، لا كعمر بن الخطاب الذي يصرح أنه لا يفهم لماذا رسول الله محمد (ص) قبّل الحجر؟! ويصرح أن نفسه وحقيقته لا تتقبل تقبيل الحجر ولكنه يفعله فقط لأنه رأى رسول الله محمداً (ص) يفعل ذلك أمام الآلاف المسلمين، ولا يمكنه مخالفة محمد (ص) لأنه يدعي أنه خليفته، فهو يسفه فعل محمد (ص) ويستن به مجبراً فأى مكر هذا، روى البخاري ومسلم وأحمد: (أن عمر جاء إلى الحجر فقبله وقال: إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع، ولولا أنني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك).

اما ارتباط سنگ با گناه آدم ع، موضوعی است که ائمه ع عهدار تبیین آن شده‌اند، هر چند این مسئله بنا بر علتی که خداوند سبحان اراده فرموده،

ممکن است چند صباحی در گذشته بر مردم پوشیده مانده باشد. ائمه ع همچنین تبیین رابطه‌ی سنگ با گناهان خلق را نیز بر عهده گرفته‌اند. پیامبر خدا حضرت محمد ص با واضح‌ترین بیان عملی یعنی هنگامی که سنگ را بوسید این موضوع را تشریح فرموده است و البته این عمل، بیانی برای کسانی است که بصیرت دارند و کارهای حضرت محمد ص را که حکیم است و حکیمانه عمل می‌کند، درمی‌یابند، نه همانند عمر بن خطاب که به صراحت می‌گوید نمی‌داند چرا پیامبر خدا حضرت محمد ص سنگ را بوسیده است! وی کاملاً بی‌پرده می‌گوید که نفس و حقیقتش بوسیدن سنگ را بر نمی‌تابد ولی فقط از این رو تن به این کار می‌دهد که دیده است پیامبر خدا حضرت محمد ص این کار را در حضور هزاران نفر از مسلمانان انجام داده است. عمر بن خطاب نمی‌تواند با آن حضرت مخالفت ورزد زیرا ادعا می‌کند که جانشین او است. او کار حضرت محمد ص را سفیهانه می‌داند و از روی اکراه و اجبار آن عمل را انجام می‌دهد. آخر این چه مکر و حیلای است؟! بخاری و مسلم و احمد روایت کرده‌اند: «عمر به سوی حجر آمد و آن را بوسید و گفت: من میدانم که تو فقط سنگ هستی و نه سودی داری و نه زیانی به بار می‌آوری، و اگر ندیده بودم که رسول خدا ص تو را می‌بوسید، تو را نمی‌بوسیدم».

وروی أحمد بسنده عن سوید بن غفلة، قال: (رأيت عمر يقبل الحجر ويقول: إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع، ولكني رأيت أبا القاسم صلى الله عليه وسلم بك حفيماً).

احمد با سند خودش از سوید بن غفله روایت می‌کند که می‌گوید: «عمر را دیدم که حجر را می‌بوسید و می‌گفت: من میدانم که تو سنگی هستی که نه زیانی می‌رسانی و نه سودی، ولی ابوالقاسم ص را دیدم که تو را بسیار گرامی می‌داشت».

فَعَمَرَ بِنَ الْخَطَابِ عِنْدَمَا قَبَلَ الْحَجْرَ صَرَحَ بِأَنَّهُ كَارَهُ لِهَذَا الْفِعْلِ وَمَنَكَرَ لَهُ
 وَمَسْتَخَفَ بِهَذَا الْحَجْرِ وَكَوْنَهُ الشَّاهِدَ عَلَى الْعِبَادِ بِالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ
 الْمَأْخُودِ عَلَيْهِمْ فِي الذَّرِّ ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
 وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ١٧٢].

بنابراین عمر بن خطاب وقتی حجر را بوسید، تصریح کرد که از این کار
 بیزار و متنفر است و این سنگ را خوار و سبک می‌شمارد در حالی که او
 شاهدی بر بندگان بر عهد و میثاق گرفته شده از آنان در عالم ذرّ می‌باشد:
 ﴿و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر
 خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری،
 گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگویند که ما از آن بی‌خبر بودیم﴾ [الأعراف:
 ١٧٢].

وهذه إشارة جلية لمن لهم قلوب يفقهون بها، بأن عمر بن الخطاب منكر للعهد
 والميثاق المأخوذ ولذا فنفسه تشمئز من الحجر الشاهد، وبالتالي يحاول عمر
 إنكار كون الحجر شاهداً حقيقياً، فيخاطب عمر بن الخطاب الحجر الشاهد
 والحجر الأساس والحجر الأسود بقوله: (إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا
 تنفع)، وبما أن الناس الذين كانوا يحيطون بعمر في هذا الموقف قد رأوا
 رسول الله محمداً (ص) حفيماً بهذا الحجر شديد الاهتمام به ويقبل هذا
 الحجر ويسجد عليه، بل هم أنفسهم قد ورثوا عن حنيفة إبراهيم (ع) تقديس
 هذا الحجر والاهتمام به، لذا تدارك عمر قوله بفعله فقبل الحجر ولكن بعد ماذا
 !؟

و این اشارهای آشکار برای کسانی است که دل‌هایی دارند که با آن
 می‌فهمند، به این که عمر بن خطاب، منکر عهد و پیمان گرفته شده است و در

نتیجه نفسِ وی از سنگ شاهد بیزار و مُنَزَجِر است. در نتیجه، عمر می‌کوشد این واقعیت را که حَجْر شاهد حقیقی است انکار کند، پس سنگ شاهد، سنگ اساس و حجر الاسود را با عبارتِ «من میدانم که تونه زیانی می‌رسانی و نه سودی» مخاطب قرار می‌دهد. از آنجا که مردمی که گِرداگر عمر بودند، در همین موضع، پیامبر خدا حضرت محمد ص را دیده بودند که این سنگ را بسیار گرامی می‌داشت و نسبت به آن اهتمام فراوانی می‌ورزید و آن را می‌بوسید و بر آن سجده می‌کرد، حتی خود آنها تقدیس و اهتمام به این سنگ را از دین حنیف ابراهیم ع به ارث برده بودند، لذا عمر پس انجام آن عمل، درصدد جبران سخنش برآمد، ولی چه حاصل؟

بعد أن سفه عمر تقبيل الحجر الأسود بأنه حجر لا يضر ولا ينفع ، وبالتالي فلا حكمة في تقبيله، وبالتالي فإن عمر بقوله وفعله أراد أن يهمل الحجر الأسود وينفي كونه شاهداً، ويجعل تقبيل رسول الله (ص) للحجر وسجوده عليه أمراً مبهماً غير مفهوم خالياً من الحكمة، والحقيقة أنه لو كان الحجر الأسود لا يضر ولا ينفع لكان فعل رسول الله (ص) - وحاشاه - خالياً من الحكمة ولا يمكن أن يكون فعل رسول الله (ص) له معنى وحكيماً إن لم يكن هذا الحجر يضر وينفع بإذن الله وبحوله وقوته سبحانه. إذن، فمشيئة الله أن يظهر ما يبطنه عمر من موقف تجاه الحجر أو العبد الموكل بالعهد والميثاق أو قائم آل محمد، وسبحان الله لا يضر الإنسان سوءاً إلا أظهره الله في فلتات لسانه.

پس از آن که عمر بوسیدن حجرا لاسود را بی‌خردی خواند چرا که نه سودی می‌رساند و نه زیانی دارد، بوسیدن آن فارغ از هر نوع حکمتی است و لذا عمر با گفتار و کردار خود می‌خواست حجرا لاسود را نادیده بگیرد و آن را بی‌اهمیت جلوه دهد و شاهد بودن آن را منتفی سازد و بوسه‌ی پیامبر خدا ص بر حجر و سجده‌گزاری حضرت بر آن را موضوعی مبهم، نامفهوم و عاری از حکمت جلوه دهد. واقعیت آن است که اگر حجر الاسود نه زیانی

می‌رساند و نه سودی به بار دارد، کار پیامبر خدا ص خالی از حکمت می‌بود که هرگز چنین نیست و امکان ندارد که عمل پیامبر خدا ص معنا و حکمتی در بر داشته باشد، اگر این سنگ به اذن خدا و با حول و قوت الهی خالی از سود و زیان می‌بود. بنابراین خواست و مشیت الهی بر آن بود که آنچه را که عمر نسبت به حجر یا بندهی موکل به عهد و پیمان یا قائم آل محمد در دلش نهفته می‌داشت، برملا سازد. سبحان الله آدمی نیت سوئی در دل پنهان نمی‌دارد مگر این که خداوند آن را در لغزش‌های گفتاری‌اش پدیدار می‌گرداند.

وقد تكفل رسول الله محمد (ص) بيان أهمية الحجر الأسود وفضله بأقواله وأفعاله، ويكفي أن تعرف أن رسول الله (ص) قبله وسجد عليه ولم يسجد رسول الله (ص) على جزء من الكعبة غير الحجر الأسود، وبلغ عظيم هذا الأمر وأهميته أن رسول الله (ص) قال: (استلموا الركن، فإنه يمين الله في خلقه، يصافح بها خلقه، مصافحة العبد أو الدخيل، ويشهد لمن استلمه بالموافاة) [المحاسن: ج ١ ص ٦٥].

پیامبر خدا حضرت محمد ص بیان اهمیت حجرالاسود و ارزش و فضیلت آن را با گفتار و کردار خود بر عهده گرفت و همین بس که بدانی پیامبر خدا ص آن را بوسید و بر آن سجده کرد، و این در حالی است که پیامبر خدا ص جز بر حجرالاسود، بر هیچ جای دیگر کعبه سجده ننموده است. عظمت و اهمیت این موضوع تا آن جا رسید که پیامبر خدا ص فرمود: «رکن را استلام (ببوسید و لمس) کنید چون او دست خدا بین بندگانش است که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند، مانند مصافحه‌ای که با بندهی خود و یا با پناهندهی خود می‌کند، و آن سنگ نسبت به کسانی که او را لمس می‌کنند و می‌بوسند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می‌دهد» (المحاسن: ج ١ ص ٦٥).

والمراد بالركن أي الحجر الأسود؛ لأنه موضوع فيه، وتابع الأئمة (ص) نهج رسول الله (ص) في بيان أهمية الحجر بأقوالهم وأفعالهم، فبينوا أن الحجر هو حامل كتاب العهد والميثاق، وأن آدم قد بكى أربعين يوماً ونصب مجلساً للبكاء بقرب الحجر ليكفر عن خطيئته في نقض العهد ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾ [طه: ١١٥].

منظور از رکن، حجرا لاسود است زیرا این سنگ در آن کار گذاشته شده است. ائمه ع نیز شیوهی پیامبر خدا ص در بیان اهمیت سنگ را با گفتار و کردار خود ادامه دادند و بیان داشتند که سنگ، حامل کتاب عهد و پیمان است و این که آدم چهل روز گریست و مجلس گریه و سوگواری نزدیک سنگ برپا کرد تا گنااهش در نقض عهد مورد بخشش قرار گیرد: ﴿و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیبایش نیافتیم﴾ [طه: ١١٥].

وإن الحجر كان درة بيضاء تضيء ولكنه في الأرض تحول للسواد بسبب خطايا العباد، فهذه الكلمات والأفعال المباركة التي كرروها مرات أمام أصحابهم كلها تأكيد وبيان لأهمية الحجر الأسود، ولعلاقة الحجر بالخطيئة الأولى بل والخطايا على طول مسيرة الإنسانية في هذه الأرض.

این سنگ در ابتدا مرواریدی درشت و درخشان بود ولی در زمین به سبب گناهان بندگان، سیاه شد. این کلمات و اعمال مبارکی که (ائمه ع) بارها پیش روی اصحاب خود تکرار نموده‌اند، همگی تأکید و بیان اهمیت حجرا لاسود است و این که حجر با گناه نخستین و بلکه با تمام گناهانی که در طول مسیر انسانیت بر روی این زمین صورت می‌گیرد، ارتباط دارد.

وقد تكفل رسول الله محمد ص بيان أهمية الحجر الأسود وفضله بأقواله وأفعاله، ويكفي أن تعرف أن رسول الله ص قبله وسجد عليه، ولم يسجد

رسول الله ص على جزء من الكعبة غير الحجر الأسود، وبلغ عظيم هذا الأمر وأهميته أن رسول الله ص قال: (استلموا الركن، فإنه يمين الله في خلقه، يصافح بها خلقه، مصافحة العبد أو الدخيل، ويشهد لمن استلمه بالموافاة)

المحاسن: ج ١ ص ٦٥.

پیامبر خدا حضرت محمد ص بیان اهمیت حجراالاسود و ارزش و فضیلت آن را با گفتار و کردار خود بر عهده گرفت و همین بس که بدانی پیامبر خدا ص آن را بوسید و بر آن سجده کرد، و این در حالی است که پیامبر خدا ص جز بر حجراالاسود، بر هیچ جای دیگر کعبه سجده ننموده است. عظمت و اهمیت این موضوع تا آن جا رسید که پیامبر خدا ص فرمود: «رکن را استلام (ببوسید و لمس) کنید چون او دست خدا بین بندگانش است که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند، مانند مصافحه‌ای که با بنده‌ی خود و یا با پناهنده‌ی خود می‌کند، و آن سنگ نسبت به کسانی که او را لمس می‌کنند و می‌بوسند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می‌دهد».(المحاسن: ج ١ ص ٦٥).

ورسول الله محمد ص دخل بيت الله فبدأ بالحجر وختم بالحجر، وأمر أصحابه أن يكون آخر عهدهم بالبیت استلام الحجر، بل ويستحب أن يستلم الحجر في كل طواف، ومس الحجر يُسببُ غفران الذنوب وحط الخطايا، بل وسجد رسول الله محمد ص على الحجر الأسود ووضع جبهته عليه بعد أن قبَّله، فماذا يمكن أن تفهم من هذا غير أن الحجر هو أهم ما في البيت.

و پیامبر خدا حضرت محمد ص وارد خانه‌ی خدا شد و کارش را با حجر آغاز کرد و به آن خاتمه داد و به اصحابش نیز دستور داد که آخرین کار آنها در خانه‌ی خدا استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. حتی استلام حجر در هر طواف مستحب است و لمس کردن حجر باعث آمرزش گناهان و ریزش خطاها می‌شود. پیامبر خدا حضرت محمد ص بر حجر الاسود سجده گزارد

و پس از آن که سنگ را بوسید، پیشانی بر آن نهاد. از اینها چه می‌توان دریافت جز این که حجر الاسود، مهم‌ترین چیز در خانه‌ی خدا باشد؟

عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع): لِأَيِّ عِلَّةٍ وَضَعَ اللَّهُ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَلَمْ يُوضِعْ فِي غَيْرِهِ، وَلِأَيِّ عِلَّةٍ تَقْبَلُ، وَلِأَيِّ عِلَّةٍ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَلِأَيِّ عِلَّةٍ وَضِعَ مِيثَاقُ الْعِبَادِ وَالْعَهْدُ فِيهِ وَلَمْ يُوضِعْ فِي غَيْرِهِ، وَكَيْفَ السَّبَبُ فِي ذَلِكَ تُخْبِرُنِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَإِن تَفَكَّرِي فِيهِ لَعَجَبٌ.

- از بکیر بن اعین روایت شده است که می‌گوید: از حضرت ابا عبد الله ع پرسیدم: برای چه خداوند حجر را در رکنی که فعلاً در آن است قرار داد نه در ارکان دیگر؟ و برای چه بوسیده می‌شود؟ و برای چه از بهشت خارج شد؟ و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده است نه در جای دیگر؟ فدایت شوم از علت این موارد مرا با خبر کنید که سرگردان و متحیر می‌باشم؟

قَالَ: فَقَالَ: سَأَلْتَ وَأَعْضَلْتَ فِي الْمَسْأَلَةِ وَاسْتَقْصَيْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ وَفَرِّغْ قَلْبَكَ وَأَصْغِ سَمْعَكَ أُخْبِرْكَ إِن شَاءَ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَهِيَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ (ع)، فَوُضِعَتْ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ لِعِلَّةِ الْمِيثَاقِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَاعَى لَهُمْ، وَمِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ (ع)، فَأَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ ذَلِكَ الطَّائِرُ وَهُوَ وَاللَّهُ جَبْرَيْلُ (ع)، وَإِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ يُسْنِدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ وَهُوَ الْحُجَّةُ وَالِدَلِيلُ عَلَى الْقَائِمِ وَهُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَالشَّاهِدُ عَلَى مَنْ آدَى إِلَيْهِ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ،

بکیر می‌گوید: امام ع فرمودند: «از مسأله‌ی بسیار مشکل و سختی پرسیدی و پی‌گیری نمودی. پس بدان و دلت را فارغ بدار و گوش فرا ده تا انشاءالله

تورا باخبر سازم. خداوند تبارک و تعالی حجر الأسود را که گوهری بود از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم ع قرار داد و در آن رکن قرار داده شد زیرا میثاق و پیمان خلاق در آن بود. به این صورت که: زمانی که ذریه‌ی بنی آدم را از صلب آنها خارج نمود، خداوند در همین مکان از آنها عهد و پیمان را اخذ نمود و در این مکان ایشان را رؤیت کرد و نیز از همین مکان پرنده بر حضرت قائم ع فرود می‌آید و اولین نفری که با قائم بیعت می‌کند آن پرنده است که به خدا سوگند، همان جبرئیل ع می‌باشد. به همین مقام قائم ع تکیه می‌دهد در حالی که او دلیل و حجّتی است برای قائم و شاهی است برای کسی که عهدش را در آن مکان وفا می‌کند و شاهی است بر کسی که در آن مکان عهد و میثاقی که خداوند عزوجلّ از بندگان گرفته است را ادا می‌نماید.

وَأَمَّا الْقُبْلَةُ وَالْإِسْتِلامُ فَلِعَلَّةِ الْعَهْدِ تَجْدِيداً لِدَاكِ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، وَتَجْدِيداً لِلْبَيْعَةِ لِيُؤدُّوا إِلَيْهِ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ، فَيَأْتُوهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَيُؤدُّوا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْأَمَانَةَ الَّذِينَ أَخَذَا عَلَيْهِمْ، أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ؟ وَوَاللَّهِ مَا يُؤَدِّي ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرُ شِيعَتِنَا وَلَا حَفِظَ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقِ أَحَدٌ غَيْرُ شِيعَتِنَا، وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُوهُ فَيَعْرِفُهُمْ وَيُصَدِّقُهُمْ، وَيَأْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيُنْكِرُهُمْ وَيَكْذِبُهُمْ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ غَيْرُكُمْ، فَلَكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ وَعَلَيْهِمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ بِالْخَفْرِ وَالْجُحُودِ وَالْكَفْرِ، وَهُوَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَجِيءُ وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنَانِ فِي صُورَتِهِ الْأُولَى يَعْرِفُهُ الْخَلْقُ وَلَا يُنْكِرُهُ، يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ وَجَدَّ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ عِنْدَهُ بِحِفْظِ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَيَشْهَدُ عَلَى كُلِّ مَنْ أَنْكَرَ وَجَدَّ وَنَسِيَ الْمِيثَاقَ بِالْكَفْرِ وَالْإِنْكَارِ، فَأَمَّا عَلَّةٌ مَا أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَهَلْ تَدْرِي مَا كَانَ الْحَجَرُ؟

اما بوسیدن و لمس کردنش به جهت تجدید عهد و میثاق است؛ تجدید پیمانی به جهت بازگردانیدنش به او، پیمانی که خداوند در عالم ذرّ از آنها گرفته است. بنابراین در هر سال نزد حجر می‌آیند و آن عهد و پیمانی که از ایشان

گرفته شده است را به او باز می‌گردانند؛ آیا توجه نمی‌کنی که وقتی به حجر می‌رسی می‌گویی: امانتم را ادا کردم و میثاقم را تجدید نمودم تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفا نمودم؟ به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را ادا نمی‌کند و غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است. هرگاه شیعیان نزدش می‌آیند ایشان را می‌شناسد و تصدیقشان می‌کند و دیگران که به حضورش می‌رسند انکارشان کرده، تکذیبشان می‌نماید؛ به این جهت که غیر از شما شیعیان کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده است و به خدا سوگند که به نفع شما و علیه و به ضرر دیگران شهادت می‌دهد؛ یعنی شهادت می‌دهد که شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کردند و به آن کفر ورزیدند در حالی که شهادت حجر در روز قیامت حجت بالغه‌ی خداوند بر آنان است. در روز قیامت حجر می‌آید در حالی که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیأت حجر همان صورت اولین او است که تمام خلائق او را با آن صورت می‌شناسند و انکارش نمی‌کنند. برای هر کسی که به آن وفا نماید و عهد و میثاقی که نزد او است را با حفظ کردنش و ادای امانت به جا آورد، شهادت می‌دهد و علیه هر کسی که آن را انکار نماید و عناد ورزد و با کفر و انکار، میثاق را فراموش نماید، شهادت می‌دهد. اما علت این که خداوند آن را از بهشت خارج نمود، آیا میدانی اصل حجر الأسود چیست؟

قُلْتُ: لَا، قَالَ: كَانَ مَلَكًا مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ اللَّهِ، فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَأَقْرَبَ ذَلِكَ الْمَلِكُ، فَاتَّخَذَهُ اللَّهُ أَمِينًا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ وَأَوْدَعَهُ عِنْدَهُ وَاسْتَعْبَدَ الْخَلْقَ أَنْ يُجَدِّدُوا عِنْدَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ الْإِقْرَارَ بِالْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ جَعَلَهُ اللَّهُ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ يُذَكِّرُهُ الْمِيثَاقَ وَيُجَدِّدُ عِنْدَهُ الْإِقْرَارَ فِي كُلِّ سَنَةٍ، فَلَمَّا عَصَى آدَمُ وَأُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ أَنْسَاهُ اللَّهُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى وُلْدِهِ مُحَمَّدٍ (ص) وَلَوْصِيَّهِ (ع) وَجَعَلَهُ تَائِبًا حَيْرَانَ،

بکیر می‌گوید: عرضه داشتیم: خیر. حضرت ع فرمودند: حجر، مَلْکِ عظیم‌الشان و از بزرگان ملائکه بود و وقتی خداوند از ملائکه میثاق را اخذ نمود آن ملک اولین نفری از ملائکه بود که به آن ایمان آورد و اقرار نمود. بنابراین خداوند او را بر جمیع مخلوقاتش امین قرار داد و میثاق خلایق را در او به رسم امانت قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که در هر سال نزد او میثاق و عهده‌ی که خداوند عزوجل از آنها گرفته است را تجدید نمایند. سپس خداوند او را همنشین آدم ع در بهشت قرار داد تا وی را متذکر میثاق مزبور نماید و نیز هر سال آدم ع نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را به این وسیله تجدید نماید. وقتی آدم ع عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال آن عهد و پیمانی را که از او گرفته بود و همچنین برای فرزندانش بر محمد ص و وصیش ع گرفته بود از یادش برد و او را سرگردان و حیران نمود.

فَلَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَىٰ آدَمَ حَوْلَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فِي صُورَةِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ فَرَمَاهُ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَىٰ آدَمَ (ع) وَهُوَ بِأَرْضِ الْهِنْدِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَنَسَ إِلَيْهِ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ بِأَكْثَرٍ مِنْ أَنَّهُ جَوْهَرَةٌ وَأَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لَهُ: يَا آدَمُ أَتَعْرِفُنِي؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَجَلٌ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكَ ذِكْرَ رَبِّكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَىٰ صُورَتِهِ الَّتِي كَانَ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ لِآدَمَ: أَيُّنَ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ؟ فَوَثَبَ إِلَيْهِ آدَمُ وَذَكَرَ الْمِيثَاقَ وَبَكَى وَخَضَعَ لَهُ وَقَبَّلَهُ وَجَدَّدَ الْأَقْرَارَ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، ثُمَّ حَوَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَىٰ جَوْهَرَةِ الْحَجَرِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ صَافِيَةً تُضِيءُ

هنگامی که خداوند توبه‌ی آدم ع را پذیرفت، آن ملک را به صورت مروارید سفیدی از بهشت به سوی آدم ع پرتاب نمود در حالی که او در سرزمین هند بود. هنگامی که نگاه آدم ع به او افتاد، با او انس گرفت ولی بیش از این که گوهری گران‌قدر است، شناختی نسبت به آن نداشت. خداوند عزوجل آن سنگ را به نطق آورد و گفت: ای آدم آیا مرا می‌شناسی؟ گفت: خیر! سنگ گفت: البته که مرا می‌شناسی منتهی شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را

از یادت برد. سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود درآمد و به او گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق؟ آدم به سوی او پرید و میثاق به یادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد. سپس خداوند او را به گوهری سفید و شفاف و نورانی و درخشانده تبدیل فرمود.

فَحَمَلَهُ آدَمُ (ع) عَلَى عَاتِقِهِ إِجْلَالًا لَهُ وَتَعْظِيمًا، فَكَانَ إِذَا أَعْيَا حَمَلَهُ عَنْهُ جِبْرَائِيلُ (ع) حَتَّى وَافَى بِهِ مَكَّةَ، فَمَا زَالَ يَأْنَسُ بِهِ بِمَكَّةَ وَيَجِدُّ الْإِقْرَارَ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا بَنَى الْكَعْبَةَ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ؛ لِأَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَخَذَهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ أَلْقَمَ الْمَلِكُ الْمِيثَاقَ، وَلِذَلِكَ وَضَعَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ وَنَحَى آدَمَ مِنْ مَكَانِ الْبَيْتِ إِلَى الصِّفَا وَحَوَاءَ إِلَى الْمُرْوَةِ، وَوَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ فَلَمَّا نَظَرَ آدَمُ مِنَ الصِّفَا وَقَدْ وَضِعَ الْحَجَرُ فِي الرُّكْنِ كَبَّرَ اللَّهُ وَهَلَّلَهُ وَمَجَّدَهُ، فَلِذَلِكَ جَرَتْ السَّنَةُ بِالتَّكْبِيرِ وَاسْتِقْبَالَ الرُّكْنِ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ مِنَ الصِّفَا،

آدم ع با عزت و احترام آن را بر دوش خود گرفت و حمل نمود و هرگاه خسته می‌شد جبرئیل ع آن را از آدم می‌گرفت و با خود حمل می‌کرد و به همین منوال می‌رفتند تا به مکه رسیدند. آدم ع در مکه پیوسته با آن مانوس بود و روز و شب میثاق و عهد را با اقرار برای او، تجدید می‌نمود. سپس خداوند عزوجل وقتی کعبه را بنا نمود، سنگ را در آن مکان قرار داد چرا که وقتی خداوند تبارک و تعالی از فرزندان آدم عهد و میثاق گرفت، در آن مکان اخذ نمود و در آن مکان آن ملک میثاق را در خود فرو برد؛ به همین علت خداوند حجر را در آن رکن قرار داد. سپس خداوند آدم را از جای بیت به طرف صفا و حوّا را به جانب مروه راند و سنگ را در آن رکن قرار داد. وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده بود، الله اکبر و لا اله الا الله گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود به همین علت سنت است که در هنگام روبه‌رو شدن با رکنی که حجر در آن است، از صفا تکبیر بگویند.

فَإِنَّ اللَّهَ أَوْدَعَهُ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِ مُحَمَّدٍ (ص) بِالنَّبُوءَةِ وَلِ عَلِيِّ (ع) بِالْوَصِيَّةِ اصْطَكَّتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ، فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْإِقْرَارِ ذَلِكَ الْمَلِكُ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَشَدُّ حُبًّا لِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (ع) مِنْهُ، وَلِذَلِكَ اخْتَارَهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَالْقَمَّةُ الْمِيثَاقُ وَهُوَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنٌ نَاطِرَةٌ يَشْهَدُ لِكُلِّ مَنْ وَافَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَحَفِظَ الْمِيثَاقَ) [الكافي: ج ٤ ص ١٨٤ - ١٨٦، علل الشرائع: ج ٢ ص ٤٢٩ - ٤٣١].

خداوند عهد و میثاق را در او به ودیعه نهاد نه در هیچ ملک دیگری؛ چرا که وقتی خداوند عزوجل بر ربوبیت خودش و بر پیامبری حضرت محمد ص و بر وصایت امیر المؤمنین ع پیمان گرفت، پشت ملائکه لرزید در حالی که آن ملک اولین کسی بود که به اقرار شتاب نمود و در بین ایشان، دوستدارتر از او نسبت به محمد و آل محمد ع وجود نداشت. از این رو خداوند او را از بین ایشان اختیار فرمود و میثاق را در او قرار داد. او روز قیامت می‌آید در حالی که زبانی گویا و چشم بینا دارد و برای هر کسی که در آن مکان عهد خود را وفا کند و میثاقش را حفظ نماید، شهادت خواهد داد». کافی: ج ٤

ص ١٨٤ : علل الشرائع: ج ٢ ص ٤٢٩ تا ٤٣١،

[برای کسب اطلاعات بیشتر به آنچه سید احمد الحسن ع در انتهای کتاب تفسیر سوره‌ی توحید صفحه‌ی ١٤٢ در

پیوست ٥ کتاب بهنگارش درآورده است، رجوع نمایید.]

ورسول الله محمد (ص) دخل بيت الله فبدأ بالحجر وختم بالحجر، وأمر أصحابه أن يكون آخر عهدهم بالبيت استلام الحجر، بل ويستحب أن يستلم الحجر في كل طواف، ومس الحجر يسبب غفران الذنوب وحط الخطايا، بل وسجد رسول الله محمد (ص) على الحجر الأسود ووضع جبهته عليه بعد أن قبله، فماذا يمكن أن تفهم من هذا غير أن الحجر هو أهم ما في البيت.

و پیامبر خدا حضرت محمد ص وارد خانه خدا شد و کارش را با حجر آغاز کرد و به آن خاتمه داد و به اصحابش نیز دستور داد آخرین کار آنها در خانه خدا، استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. حتی استلام حجر در هر طواف مستحب است و لمس کردن حجر باعث آمرزش گناهان و ریزش خطاها می‌شود. پیامبر خدا حضرت محمد ص بر حجرا لاسود سجده گزارد و پس از آنکه سنگ را بوسید، پیشانی بر آن نهاد. از اینها چه می‌توان دریافت جز اینکه حجرا لاسود، مهمترین چیز در خانه خداست؟

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): (ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْحَجَّ فَكَتَبَ إِلَيَّ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابُهُ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يُرِيدُ الْحَجَّ يُؤَدِّنُهُمْ بِذَلِكَ لِيَحُجَّ مَنْ أَطَاقَ الْحَجَّ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيَّ بَابُ الْمَسْجِدِ اسْتَقْبَلَ الْكُعْبَةَ وَذَكَرَ ابْنُ سِنَانٍ أَنَّهُ بَابُ بَنِي شَيْبَةَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ أَتَى الْحَجَرَ فَاسْتَلَمَهُ، فَلَمَّا طَافَ بِالْبَيْتِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (ع) وَدَخَلَ زَمْرَمَ فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ، فَجَعَلَ يَقُولُ ذَلِكَ وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ الْكُعْبَةِ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: لِيَكُنْ آخِرُ عَهْدِكُمْ بِالْكَعْبَةِ اسْتِلَامَ الْحَجْرِ فَاسْتَلَمَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّفَا) [الكافي: ج ٤ ص ٢٤٩].

وروی البیهقی عن ابن عباس، قال: (رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم سجد على الحجر).

از عبدالله بن سنان روایت شده است که امام صادق ع فرمود: «رسول خدا ص حج را بیان فرمود. پس برای هر کسی که وارد اسلام شده است و نوشته‌اش به او می‌رسد، نوشت که رسول خدا ص اراده‌ی حج نمود و آنها را نیز به آن فرا می‌خواند که هر کسی در توانش هست، حج را بهجا آورد.... پس وقتی به درب مسجد رسید رو به سوی کعبه نمود (و ابن سنان می‌گوید که آن در، درب بنی شیبه بود)؛ خداوند را حمد و ستایش نمود و او را ثنا گفت و بر پدرش ابراهیم درود فرستاد. سپس به سوی حجر آمد و آن را

استلام نمود. وقتی خانه را طواف نمود پشت مقام ابراهیم ع دو رکعت نماز خواند و داخل زمزم شد و از آن نوشید، سپس فرمود: خداوندا، از تو علم سودمند و روزی گشاده و شفا از هر درد و بیماری را مسئلت می‌نمایم. پیامبر در حالی که روبه‌روی کعبه بود این جملات را بیان فرمود. سپس به یارانش فرمود: آخرین عهد شما به کعبه استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. سپس آن را استلام نمود و به سوی صفا خارج شد» (کافی: ج ۴ ص ۲۴۹)، بیهقی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که بر سنگ سجده نمود».

ولابد من الالتفات إلى أمر مهم جداً وهو أن رسول الله (ص) قد سن ركعتي الطواف عند مقام إبراهيم، وكان رسول الله (ص) والأئمة (ص) يصلون عند مقام إبراهيم (ع) والذي يقف في صلاته عند مقام إبراهيم (ع) يكون الحجر الأسود بين يديه وفي قبلته، وهذا يبين بوضوح تام انطباق هذه الآية على قائم آل محمد أو يوسف آل محمد أو الحجر الأسود ﴿إِنَّ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ [يوسف: ۴].

موضوع بسیار مهمی که نباید از آن غافل شد این است که پیامبر خدا ص دو رکعت در مقام ابراهیم را در طواف سنت نهاد و پیامبر خدا ص و ائمه ع در مقام ابراهیم نماز می‌گزاردند. کسی که برای نماز در مقام ابراهیم ع بایستد، حجر الاسود مقابل او و در جهت قبله‌اش قرار می‌گیرد و این به وضوح کامل بر انطباق آیه‌ی زیر بر قائم آل محمد یا یوسف آل محمد یا حجرالاسود دلالت دارد: ﴿(آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم؛ دیدم که سجده‌ام می‌کنند)﴾ [یوسف: ۴].

وقد بينت سابقاً ما معنى هذا السجود عندما بينت تأويل هذه الآية في الإمام المهدي (ع)، ولكن السجود هنا عند تأويله في القائم يكون لفاطمة والسر

المستودع فيها معاً، تماماً كما أن السجود للكعبة والحجر الأسود المودع فيها، فيكون هنا الشمس محمداً (ص) والقمر علياً (ع)، والأحد عشر كوكباً هم الأئمة (ص) من ولد علي (ع) وفاطمة (عليها السلام)، وهم: (الحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد)، وسجودهم بمعنى أنهم يمهّدون للقائم ولإقامة العدل وإنصاف المظلوم، وبالأخصّ أخذ حق صاحبة المظلومية الأولى والأعظم منذ خلق الله الخلق وإلى أن تقوم الساعة.

پیشتر معنی این سجده را هنگامی که این آیه را بر امام مهدی ع تأویل کردم، بیان نمودم ولی سجده در اینجا به هنگام تأویل آن بر قائم برای فاطمه و سرّ به ودیعه نهاده شده در او می باشد درست مانند این که سجده ، برای کعبه و حجرالاسود نهاده شده در آن است؛ بنابراین در اینجا خورشید محمد ص است و ماه، علی ع و یازده ستاره نیز ائمه ع از فرزندان علی ع و فاطمه ع می باشند که عبارتند از: «حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد» و سجده‌ی آنها به این معنا است که آنها برای قائم و برای برپایی عدل و دادخواهی از مظلوم زمین‌سازی می‌کنند؛ به ویژه برای احقاق حق آن بانویی که از زمانی که خداوند خلق را آفرید تا آن‌گاه که قیامت برپا شود، صاحب نخستین و عظیم‌ترین مظلومیت می‌باشد.

أما سجود بقية الخلق ممن فرض عليهم أن يسجدوا إلى الكعبة وبالتالي إلى الحجر الأسود فهو بمثابة إشارة واضحة وبيان أنهم بأجمعهم يمهّدون للقائم سواء شاءوا أم أبوا، قال تعالى: ﴿الْمُتَرَّانُ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ [الحج: ١٨].

اما سجده‌گزاری سایر خلائق یعنی کسانی که سجده کردن به کعبه و به دنبال آن سجده کردن به حجر الاسود بر آنها واجب است، اشارهای آشکار بر این است که آنها همگی برای قائم زمینسازی می‌کنند، چه بخواهند و چه نخواهند! خدای تعالی می‌فرماید: ﴿(آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب حق است و هر که را خدا خوار سازد، هیچ گرامی‌دهنده‌ای نخواهد داشت زیرا خدا هر چه بخواهد همان می‌کند)﴾ (الحج: ۱۷۸).

فالكل يمهد للوارث أو القائم شاءوا أم أبوا، فالشمس والقمر والنجوم يمهدون للقائم، وأيضاً من حق عليه العذاب يمهد للقائم وكل بحسبه، فحركة الخلق ومسيرتهم العامة هي تمهيد للقائم الذي ينصف المظلومين، وإن كان أكثر الخلق يجهلون هذا، تماماً كطوافهم بالكعبة والحجر الأسود المودع فيها مع أنهم لا يكادون يفقهون شيئاً من طوافهم.

بنابراین همگی در حال زمینسازی برای وارث یا قائم هستند، چه بخواهند و چه نخواهند! خورشید و ماه و ستارگان برای قائم مقدمات را فراهم می‌کنند. همچنین کسی که عذاب بر او محقق شده است نیز زمینساز قائم است، هر یک به فراخور حال و وضعیت خود. حرکت خلائق و مسیر عمومی آنها زمینسازی برای قائم است؛ کسی که از ستم‌دیدگان دادخواهی می‌کند. البته اکثر مردم نسبت به این موضوع جاهل‌اند، دقیقاً مانند طوافی که گرد کعبه و حجرالاسود که در کعبه قرار داده شده است، می‌نمایند و با این حال از طواف خود چیزی نمی‌فهمند.

أما في الأديان السابقة فقد ذكر الحجر أيضاً في التوراة والإنجيل:

در ادیان پیشین، نام سنگ در تورات و انجیل نیز آمده است:

«قال لهم يسوع أما قرأتم قط في الكتب الحجر الذي رفضه البناؤون هو قد صار رأس الزاوية ومن قبل الرب كان هذا وهو عجيب في أعيننا لذلك أقول لكم إن ملكوت الله ينزع منكم ويعطى الأمة التي تعمل أثماره ومن سقط عليه هذا الحجر يترضخ ومن سقط هو عليه يسحقه» [إنجيل متى: الأصحاح الحادي والعشرون].

«42 أن گاه عيسى به أنها فرمود: مگر در کتاب نخوانداید که آن سنگی که معماران ردّش نمودند، رأس زاویه شد (سنگ اصلی بنا شد). این کار پروردگار است و به نظر ما عجیب می باشد. 43 بنابراین به شما می گویم که ملکوت خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمرات و میوهایی شایسته به بار آورد. 44 اگر کسی بر روی این سنگ بیفتد کوفته و خرد خواهد شد و هرگاه آن سنگ بر روی کسی بیفتد او را می کوبد و نرم می کند» (انجيل متى: باب بیست و یک).

فالحجر الذي تكلم عنه عيسى (ع) هو في أمة أخرى غير الأمة التي كان يخاطبها، فالملكوت ينزع من الأمة التي كان يخاطبها عيسى (ع) وهم بنو إسرائيل والذين آمنوا بعيسى (ع) - لأنه كان يخاطب بهذا الكلام تلاميذه المؤمنين به وغيرهم من بقية الناس - ويعطى للأمة المرتبطة بالحجر التي تعمل أثمار الملكوت، فكلام عيسى (ع) واضح كل الوضوح أنه في بيان فضل حجر الزاوية، وأن الملكوت سينزع في النهاية ممن يدعون اتباع عيسى، ويعطى لأمة الحجر وهم أمة محمد وآل محمد (ع)، فعيسى (ع) ربط بحكمة بين الحجر وبين الأمة التي تعطى الملكوت في النهاية.

سنگی که عيسى ع در مورد آن صحبت کرده است، در امت دیگری غیر از امتی که او آنها را خطاب قرار داده بود، می باشد. ملکوت از امتی که عيسى

ع آنها را مخاطب نموده بود یعنی بنی‌اسرائیل و کسانی که به عیسی ع گرویدند ستانده می‌شود زیرا او این سخنان را خطاب به شاگردانش که به او ایمان داشتند و نیز دیگر مردمان بیان کرده بود، و این سنگ به امت مرتبط با سنگ که به دستاوردهای ملکوت عمل می‌کنند، داده می‌شود. کاملاً واضح است که سخن حضرت عیسی ع در مقام بیان فضیلت «سنگ زاویه» (سنگ بنا) ایراد شده است و این که زمامداری را در نهایت از کسانی که مدعی پیروی از عیسی هستند می‌گیرد و به امت سنگ که امت محمد و آل محمد ع هستند عطا می‌نماید. عیسی ع ارتباط بین سنگ و بین امتی که در نهایت ملکوت و پادشاهی به ایشان داده می‌شود را به صورتی حکیمانه به تصویر کشیده است.

وأيضاً قابل هذه الأمة ببني إسرائيل ومن يدعون اتباعه وبين أنهم لن يناولوا الملكوت في النهاية، فعيسى (ع) جعل الحجر علة إعطاء الملكوت لأمة أخرى غير الأمة التي تدعي اتباع موسى (ع) وعيسى (ع)، أي أن من يشهد لهم الحجر بأداء العهد والميثاق ومن ينصرونه هم من سيرثون الملكوت، سواء كان في هذه الأرض بإقامة حاكمية الله أم في السماوات عندما يكشف الله لهم عن ملكوته ويجعلهم ينظرون فيه أم في النهاية عندما يسكنهم الله الجنان في الملكوت.

ایشان همچنین این امت را با بنی اسرائیل و کسانی که ادعای پیروی از او را دارند مقایسه کرده و بیان داشته است که اینها در نهایت به زمامداری نمی‌رسند. بنابراین عیسی ع سنگ را علت دادن ملکوت و پادشاهی به امت دیگری غیر از امتی که مدعی پیروی از موسی ع و عیسی ع هستند برمی‌شمارد؛ یعنی کسانی که حجر گواهی می‌دهد که به عهد و ميثاق وفا کرده‌اند و او را یاری رسانده‌اند، همان کسانی‌اند که پادشاهی را به ارث می‌برند، چه در این زمین باشد با برپایی حاکمیت خدا و چه در آسمان‌ها آن‌گاه که خداوند از ملکوتش بر آنها پرده بردارد و آنها را کسانی قرار دهد

که در آن نظاره می‌کنند یا در نهایت خداوند ایشان را در بهشت ملکوتی جای می‌دهد.

ومن يريد أن يفسر هذا الكلام بصورة أخرى ويقول أن عيسى أراد بهذا الكلام نفسه ويصر على هذا القول فإنه يغالط ولا يطلب معرفة الحقيقة، وإلا فليقرأ أصل القول وهو لداود (ع) في المزامير، فأيضاً يمكن أن يقول اليهود إن داود قصد نفسه وهكذا لا ينتهي الجدل، ولكن الحقيقة إن داود (ع) وعيسى (ع) أرادوا المخلص الذي يأتي باسم الرب في آخر الزمان، وقد بشر به عيسى (ع) في مواضع أخرى في الإنجيل وسماه المعزي والعبد الحكيم، وهنا سماه حجر الزاوية فيكون السؤال: من هو الذي عرف أو يمكن أن يعرف بأنه حجر الزاوية؟ هل إن داود أو عيسى عليهما السلام عُرفوا بأنهم حجر الزاوية في بيت الرب؟ أو ذكروا في موضع آخر على أنهم حجر الزاوية في بيت الرب؟ وهل هناك حجر موضوع في زاوية بيت الرب أو الهيكل عند اليهود والنصارى يدل على داود أو عيسى عليهما السلام؟

کسی که مصرانه می‌خواهد این کلام را به صورت دیگری تفسیر کند و بگوید منظور عیسی از این حرف خودش بوده است، در واقع مغلطه‌گری می‌کند و به دنبال شناخت حق و حقیقت نیست. این شخص باید اصل کلام را که سخن داوود ع در مزامیر است بخواند. اینجا نیز ممکن است یهودیان بگویند که داوود خودش را قصد کرده است؛ که در این صورت این مناقشه را پایانی نیست. ولی حقیقت آن است که داوود ع و عیسی ع نجات‌دهندای را که در آخر الزمان به نام پروردگار می‌آید قصد کرده‌اند. عیسی ع در جاهای دیگری در انجیل به او بشارت داده و وی را عزت داده شده و بنده‌ی حکیم نام نهاده است و در اینجا نیز «حجر زاویه» (سنگ اصلی بنا) می‌خواندش. اینجا سؤالی پیش می‌آید: چه کسی است که سنگ بنا را شناخت یا ممکن است او را بشناسد و بداند که سنگ بنا کیست؟ آیا به داوود یا عیسی (علیهما السلام) گفته شده است که آنها خود، سنگ بنا در

خانه‌ی پروردگار هستند؟ یا در جایی دیگر به آنها یادآوری شده است که ایشان سنگ بنا در خانه‌ی خدا هستند؟ و آیا در گوشه‌ی خانه‌ی خدا یا در هیكل، سنگی قرار داده شده است تا یهود و نصارا را هدایت کند که سنگ بر داوود یا عیسی (علیهما السلام) دلالت دارد؟

الحقیقة أنّ هذا غير موجود ولكنه موجود في الأمة الأخرى من ولد إبراهيم (ع)، وفي بيت الرب الذي بناه إبراهيم (ع) وإسماعيل (ع) ابنه، وموجود في الزاوية وبالذات الزاوية التي اسمها الركن العراقي ([٧٦])، وكل هذه الأمور تشير إلى أمر واحد هو المخلص الذي يأتي في آخر الزمان أو الذي أشار إليه داود في المزامير أنه حجر الزاوية والآتي باسم الرب.

واقعیت آن است که چنین چیزی وجود ندارد ولی در امت دیگری از فرزندان ابراهیم ع موجود است؛ و در خانه‌ی خدایی که ابراهیم ع و پسرش اسماعیل ع بنا نهادند وجود دارد و در گوشه و دقیقاً در گوشه‌ای که رکن عراقی نام دارد [٧٦] ، استقرار یافته است. تمام این موارد به یک چیز دلالت دارد و آن نجات دهنده‌ای که است در آخرالزمان می‌آید یا کسی که داوود در مزامیر به او با "سنگ زاویه" (سنگ بنا) اشاره کرده و گفته است که به نام پروردگار می‌آید.

«..... 19 افتحوا لي أبواب البر. أدخل فيها وأحمد الرب. 20 هذا الباب للرب. الصديقون يدخلون فيه. 21 أحمدهم لأنك استجبت لي وصرت لي خلاصاً. 22 الحجر الذي رفضه البنائون قد صار رأس الزاوية. 23 من قبل الرب كان هذا وهو عجيب في أعيننا 24 هذا هو اليوم الذي صنعه الرب. نبتهج ونفرح فيه. 25 أه يا رب خلص. أه يا رب أنقذ. 26 مبارك الآتي باسم الرب. باركناكم من بيت الرب.....» [التوراة - مزامير - المزمور المئة والثامن عشر - العهد القديم

«... 19 دروازه‌های عدالت را برایم بگشایید تا داخل شوم و پروردگار را سپاس گویم. 20 این، دروازه‌ی پروردگار است. عادلان به آن داخل می‌شوند. 21 تو را سپاس می‌گویم زیرا که مرا اجابت فرمودی و نجات من شدی. 22 سنگی را که معماران رد کردند، سنگ رأس زاویه (سنگ اصلی بنا) شد. 23 این از جانب پروردگار است و در نظر ما عجیب می‌نماید. 24 این همان روزی است که پروردگار آن را ساخت. در آن، خوشی کنیم و شادمان باشیم. 25 آه ای پروردگار، نجات بخش! آه ای پروردگار، ما را خلاص کن. 26 مبارک باد او که به نام پروردگار می‌آید. شما را از خانه‌ی پروردگار برکت می‌دهیم...» (تورات - مزامیر - مزمور یکصد و هیجده - عهد قدیم و جدید: ج ۱ - مجمع کلیساهای شرقی).

وللتأكيد أكثر على أن المراد بحجر الزاوية في التوراة وفي الإنجيل هو المخلص الذي يأتي في آخر الزمان وفي العراق وهو قائم الحق، أورد هذه الرؤيا التي رآها ملك العراق في زمن دانيال النبي (ع) وفسرها دانيال النبي (ع) وهي تكاد لا تحتاج إلى توضيح:

برای تأکید بیشتر بر این که مراد از سنگ بنا در تورات و انجیل، همان نجات دهنده‌ی است که در آخرالزمان در عراق می‌آید و او قائم به حق است، این رؤیا را که پادشاه عراق در زمان دانیال نبی ع دیده و آن حضرت ع آن را تفسیر کرده است، می‌آورم. این رؤیا تقریباً از شرح و توضیح بی‌نیاز است:

وهذا قول دانيال النبي (ع) لملك العراق، وهو يخبره برؤياه وتفسيرها كما في التوراة الموجود:

این سخن دانیال نبی ع خطاب به پادشاه عراق است که در آن خوابش و تفسیر آن را طبق آنچه در تورات موجود است، به وی اطلاع می‌دهد:

«.....31 أنت أيها الملك كنت تنظر وإذا بتمثال عظيم هذا التمثال العظيم البهي جداً وقف قبالتك ومنظره هائل. 32 رأس هذا التمثال من ذهب جيد. صدره وذراعا من فضة. بطنه وفخذه من نحاس. 33 ساقاه من حديد. قدماه بعضهما من حديد والبعض من خزف. 34 كنت تنظر إلى أن قطع حجر بغير يدين فضرب التمثال على قدميه اللتين من حديد وخزف فسحقهما. 35 فانسحق حينئذ الحديد والخزف والنحاس والفضة والذهب معا وصارت كعصافاة البيدر في الصيف فحملتها الريح فلم يوجد لها مكان. أما الحجر الذي ضرب التمثال فصار جبلا كبيرا وملاً الأرض كلها. 36 هذا هو اللحم. فنخبر بتعبيره قدام الملك 37 أنت أيها الملك ملك ملوك لأن إله السموات أعطاك مملكة واقتدارا وسلطانا وفخرا. 38 وحيثما يسكن بنو البشر ووحوش البر وطيور السماء دفعها ليدك وسلطك عليها جميعها. فأنت هذا الرأس من ذهب. 39 وبعدها تقوم مملكة أخرى أصغر منك ومملكة ثالثة أخرى من نحاس فتتسلط على كل الأرض. 40 وتكون مملكة رابعة صلبة كالحديد لأن الحديد يدق ويسحق كل شئ وكالحديد الذي يكسر تسحق وتكسر كل هؤلاء. 41 وبما رأيت القدمين والأصابع بعضها من خزف والبعض من حديد فالمملكة تكون منقسمة ويكون فيها قوة الحديد من حيث إنك رأيت الحديد مختلطا بخزف الطين. 42 وأصابع القدمين بعضها من حديد والبعض من خزف فبعض المملكة يكون قويا والبعض قصما. 43 وبما رأيت الحديد مختلطا بخزف الطين فإنهم يختلطون بنسل الناس ولكن لا يتلاصق هذا بذاك كما أن الحديد لا يختلط بالخزف. 44 وفي أيام هؤلاء الملوك يقيم إله السموات مملكة لن تنقرض أبداً وملكها لا يترك لشعب آخر وتسحق وتقني كل هذه الممالك وهي تثبت إلى الأبد. 45 لأنك رأيت أنه قد قطع حجر من جبل لا بيدين فسحق الحديد والنحاس والخزف والفضة والذهب. الله العظيم قد عرف الملك ما سيأتي بعد هذا. اللحم حق وتعبيره يقين» [التوراة - سفر دانيال - الأصحاح الثاني].

«... 31 ای پادشاه تو در خواب مجسمه‌ی بزرگی دیدی که بسیار درخشان و ترسناک بود و در پیش روی تو بر پا شد. 32 سر آن از طلای خالص ساخته شده بود و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش از برنج 33 ساق‌های او از آهن و پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از گل بود. 34 وقتی تو به آن نگاه می‌کردی، سنگی بدون این که کسی به آن دست بزند، به پاهای گلی و آهنین آن مجسمه اصابت کرد و آن مجسمه را در هم شکست. 35 آن‌گاه آهن، گل، برنج، نقره و طلا همه با هم خرد شدند و باد ذرات آن را همچون گرد و غباری که در تابستان از گاه خرمن برمی‌خیزد چنان پراکند که دیگر اثری از آن بر جای نماند. اما آن سنگی که به مجسمه برخورد کرد آن قدر بزرگ شد که مانند کوه بزرگی گردید و سراسر روی زمین را پوشانید. 36 این خواب (پادشاه) بود و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود 37 ای پادشاه، تو شاه شاهان هستی، چرا که خدای آسمان‌ها به تو سلطنت و قدرت و قوت و شکوه بخشیده است. 38 و هر جا که بنی بشر در آن سکونت دارند و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان، همه را تسلیم تو نموده و تو را بر آنها غالب گردانیده است. تو آن سر طلایی هستی. 39 بعد از تو، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت تو نخواهد بود. بعد از آن سومین سلطنت که جنس آن از برنج است روی کار خواهد آمد که بر تمام زمین حکمرانی خواهد کرد. 40 پس از آن چهارمین سلطنت است که قدرتی مانند آهن دارد. همان‌طوری که آهن همه چیز را نرم و خرد می‌کند، آن هم همه چیز را نرم و خرد خواهد کرد. 41 تو همچنین در خواب دیدی که پاها و انگشت‌ها قسمتی از گل و قسمتی از آهن بود. این نشانه‌ی آن است که آن سلطنت، قسمت قسمت خواهد شد. همان‌طوری که آهن و گل با هم مخلوط شده بود، آن سلطنت هم مقداری از قدرت آهن را خواهد داشت. 42 اما انگشت‌ها که قسمتی از آهن و مقداری از گل ساخته شده بود، به این معنی است که بخشی از آن سلطنت قوی و بخشی از آن شکننده خواهد بود. 43 تو مشاهده کردی که آهن و گل با هم مخلوط شده بودند. معنی آن این است که پادشاهان آن دوره کوشش خواهند کرد که خویشان را با نسل انسان

آمیخته سازند. ولی همانطوری که گل و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آنها هم در هدف خود موفق نخواهند شد. 44 در زمان آن پادشاهی، خدای آسمان‌ها سلطنتی بر پا خواهد کرد که هیچ گاه از بین نخواهد رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب هیچ ملتی نخواهد شد؛ تمام این سلطنت‌ها را به کلی از بین می‌برد و خود تا ابد باقی خواهد ماند. 45 تو دیدی که سنگی بدون دخالت دست از کوه جدا شد و آهن، برنج، گل، نقره و طلا را خرد کرد. خدای بزرگ از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد پادشاه را آگاه ساخته است. این خواب، حق و تعبیرش دقیق است». (تورات - سفر دانیال - باب دوم).

إذن، فالحجر أو المخلص الذي ينقض هيكل الباطل وحكم الطاغوت والشيطان على هذه الأرض ويكون في ملكه نشر الحق والعدل في الأرض يأتي في آخر الزمان، ويأتي في العراق كما هو واضح في رؤيا دانيال، وهو الحجر الذي ينسف الصنم أو حكم الطاغوت والأنا، بينما لا عيسى (ع) ولا داود (ع) أرسلوا في العراق وفي آخر الزمان فلا يمكن أن يكون أي منهما هو حجر الزاوية المذكور، بل تبين بوضوح من كل ما تقدم أن حجر الزاوية في اليهودية والنصرانية هو نفسه الحجر الأسود الموضوع في زاوية بيت الله الحرام في مكة.

بنابراین سنگ یا نجات دهنده‌ای که هیكل باطل و زمامداری طاغوت و شیطان بر این زمین را در هم می‌شکند و در حکومت او حق و عدل در زمین منتشر می‌شود، در آخرالزمان و در عراق ظهور می‌یابد که این معنا در خواب دانیال واضح است. این همان سنگی است که بُت یا زمامداری طاغوت و انانیت را از اصل بر می‌کند و ویران می‌سازد. این در حالی است که نه عیسی ع و نه داوود ع هیچ یک نه به عراق فرستاده شده بودند و نه در آخرالزمان بودند؛ بنابراین امکان ندارد که هیچ کدامشان همان سنگ بنای مزبور باشند. بلکه از تمام مطالب پیشین به روشنی مشخص می‌شود که

سنگ بنایی که در یهودیت و نصرانیت وجود دارد، همان حجر الاسودی است که در گوشه‌ی بیت الله الحرام در مکه نهاده شده است.

فالحجر الأسود الموضوع في ركن بيت الله والذي هو تجلٍ ورمز للموكل بالعهد والميثاق، هو نفسه حجر الزاوية الذي ذكره داود وعيسى عليهما السلام، وهو نفسه الحجر الذي يهدم حكومة الطاغوت في سفر دانيال (ع)، وهو نفسه قائم آل محمد أو المهدي الأول الذي يأتي في آخر الزمان كما روي عن رسول الله محمد (ص) وأهل بيته (ص).

حجر الاسودی که در رکن خانه‌ی خدا قرار داده شده، تجلی و نماد موکل بر عهد و پیمان است، و همان سنگ بنایی است که داوود و عیسی (علیهم السلام) ذکر کرده‌اند و این همان سنگی است که در سفر دانیال ع حکومت طاغوت را منهدم می‌سازد؛ او، همان قائم آل محمد یا مهدی اول است که همان‌طور که در روایت‌های پیامبر خدا حضرت محمد ص و اهل بیت ایشان ع وارد شده است، در آخرالزمان می‌آید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

[٧٦]- للكعبة أربعة أركان: ركن شرقي ويسمى الركن العراقي، وأيضاً يعرف بركن الحجر الأسود، وركن شمالي ويسمى الركن الشامي، وركن غربي ويسمى الركن الغربي، وركن جنوبي ويسمى الركن اليماني. ويطلق على الركنين الذين على جانبي باب الكعبة أي الركن العراقي والركن الشامي اسم (العراقيان)، ويطلق على الركن الشامي والركن الغربي: الشاميان، ويطلق على الركن اليماني والركن العراقي الذي فيه الحجر الأسود: اليمانيان. ويبدأ الطواف في الحج من الركن العراقي الذي فيه الحجر الأسود، بحيث تكون الكعبة على يسار الشخص، ويتوجه نحو الركن الشامي ثم الغربي ثم اليماني ثم عندما يبلغ الركن العراقي يكون قد أتم شوطاً من الطواف ... وهكذا. ومن ذلك نعرف أن الركن الذي فيه الحجر الأسود يسمى بالركن العراقي وركن الحجر الأسود وباليماني، وأيضاً بالشرقي لأنه واقع إلى جهة الشرق. ولكن الآن الوهابيون وأمثالهم ... خصوا الركن الشامي باسم الركن العراقي .. وأطلقوا على الركن العراقي الذي فيه الحجر الأسود اسم (الركن) أو (ركن الحجر الأسود)، وأطلقوا اسم (الشامي) على الركن المغربي، وبقي الركن اليماني على اسمه بدون تغيير. أي أنهم رفعوا اسم (الركن العراقي) من ركن الحجر الأسود .. وخصوه بالركن الشامي، ولكن كلام العلماء القدماء وغيرهم يشهد على أن ركن الحجر الأسود يسمى بـ (الركن العراقي)، والآن اذكر شواهد من بعض كلمات العلماء (شيعة وسنة):

[٧٦] - كعبه چهار ركن دارد: ركن شرقى كه ركن عراقى ناميده مىشود و به ركن حجرالاسود نيز معروف است؛ ركن شمالى كه ركن شامى ناميده مىشود؛ ركن غربى كه ركن غربى مىنامند و ركن جنوبى كه ركن يمانى ناميده مىشود. به دو ركنى كه در دو طرف درب كعبه قرار دارند كه ركن عراقى و ركن شامى هستند، «ركن‌هاى عراقى» اطلاق مىشود و به دو ركن شامى و ركن غربى، «ركن‌هاى شامى» گفته مىشود. به دو ركن يمانى و ركن عراقى كه حجرالاسود در آن قرار دارد شروع مىشود؛ به‌گونه‌اى كه كعبه در سمت چپ شخص واقع مىشود؛ سپس به ركن شامى و بعد به ركن غربى و بعد ركن يمانى مى‌رسد، و در نهايت وقتى به ركن عراقى برسد، يك شوط (دور) از طواف را به‌پايان رسانده است... و به همين ترتيب. از اين‌رو مى‌دانيم ركنى كه در آن حجرالاسود قرار دارد، ركن عراقى، ركن حجرالاسود و ركن يمانى ناميده مىشود؛ و به ركن شرقى نيز معروف است چون در جهت شرق واقع شده است. اما وهابى‌ها و امثال آنها.. ركن شامى را فقط ركن عراقى مى‌نامند... و بر ركن عراقى كه در آن حجرالاسود قرار دارد نام «ركن» يا «ركن حجرالاسود» اطلاق نمودند، و بر ركن مغربى نيز اسم ركن شامى نهادند و ركن يمانى بر اسم خودش بدون تغيير مى‌ماند؛ به‌عبارت ديگر آنها نام «ركن عراقى» را از «ركن حجرالاسود» برداشتند... و آن را به ركن شامى اختصاص دادند؛ اما سخنان علمای گذشته و غيره گواهى مى‌دهد كه ركن حجرالاسود «ركن عراقى» نيز ناميده مى‌شده است. اکنون برخی شواهد از علمای شیعه و سنی را بیان می‌کنم:

١- الشيخ الطوسي في مصباح المتهدد ص٢٧، قال: (... وأهل العراق يتوجهون إلى الركن العراقي وهو الركن الذي فيه الحجر وأهل اليمن إلى الركن اليماني وأهل المغرب إلى الركن الغربي و أهل الشام إلى الركن الشامي ...).

وأيضاً الشيخ الطوسي في الاقتصاد ص ٢٥٧، قال: (... فأهل العراق ومن يصلي إلى قبلتهم يتوجهون إلى الركن العراقي، وعليهم التياسر قليلاً، وليس على من يتوجه إلى غير هذا الركن ذلك، فإن أهل اليمن يتوجهون إلى الركن اليماني، وأهل المغرب إلى الركن المغربي، وأهل الشام إلى الركن الشامي...).

١. شيخ طوسی در مصباح المتهدد ص ٢٧ می‌گوید: «... و اهل عراق متوجه ركن عراقی می‌شوند که رکنی است که در آن حجر قرار دارد و اهل یمن به رکن یمانی و اهل مغرب به رکن غربی و اهل شام به رکن شامی...»

همچنین شیخ طوسی در الاقتصاد ص ٢٥٧ می‌گوید: «... پس اهل عراق و آن کس که به قبله آنها نماز می‌خواند به سمت رکن عراقی توجه می‌کنند، و کمی به چپ متمایل می‌شوند، و نه بر کسی که متوجه رکن دیگری است. اهل یمن متوجه رکن یمانی هستند، و اهل مغرب به رکن مغربی، و اهل شام به رکن شامی...»

٢- المحقق الحلبي في شرائع الإسلام ج ١ ص ٥٢، قال: (... وأهل كل إقليم يتوجهون إلى سمت الركن الذي على جهتهم: فأهل العراق إلى العراقي، وهو الذي فيه الحجر، وأهل الشام إلى الشامي، والمغرب إلى المغربي، واليمن إلى اليماني...).

٢. محقق حلی در شرائع اسلام ج ١ ص ٢٥ می‌گوید: «... و اهل هر اقلیمی به سمت رکنی که در جهت آنها قرار دارد توجه می‌کنند: اهل عراق به رکن عراقی که در آن حجر قرار دارد، و اهل شام به شامی، و مغرب به سمت مغربی، و یمن به سوی یمانی...»

٣- وجاء في تعليق السيد الشيرازي على شرائع الإسلام على هذه المسألة بالذات، هامش رقم ٤٨: (الركن العراقي هو الركن الذي فيه الحجر الأسود، والذي بعده - على ترتيب الطواف - هو الركن الشامي، ثم المغربي، ثم اليماني).

وأيضاً علق الشيرازي على قول المحقق الحلبي في الشرائع: (... ويستقبل الركن العراقي ...) ج ١ ص ٢٠٤، هامش رقم ٣٨١ قائلاً: (وهو الركن الذي فيه الحجر الأسود).

٣. و در تعليق سيد شيرازی بر کتاب شرائع اسلام بر این مسئله در پاورقی شماره ٤٨ تصریح شده است: «رکن عراقی، رکنی است که حجرالاسود در آن قرار دارد، و آنکه بعد از آن است برحسب ترتیب طواف رکن شامی است، سپس مغربی، سپس یمانی.»

همچنین شیخ شیرازی این کلام محقق حلی را در شرایع «... و با رکن عراقی روبه‌رو می‌شود...» ج ١ ص ٢٠٤ پاورقی ٣٨١ اینگونه شرح داده است: «و آن رکنی است که حجرالاسود در آن واقع شده است.»

٤- العلامة الحلبي في تذكرة الفقهاء (ط.ج) ج ٨ ص ٨٦، قال: (... ويجب أن يبتدئ في الطواف من الحجر الأسود الذي في الركن العراقي، فإن البيت له أربعة أركان: ركنان یمانیان، و رکنان شامیان...).

۴. علامه حلی در «تذکره الفقهاء» (ط.ج) ج ۸ ص ۸۶ می‌گوید: «... و لازم است در طواف از حجرالاسود که در رکن عراقی قرار دارد شروع کند. خانه، چهار رکن دارد: دو رکن یمانی، و دو رکن شامی...»

۵- السيد ابن طاووس في: فلاح السائل ص ۱۲۹، قال: (... وأهل العراق يتوجهون إلى الركن العراقي وهو الركن الذي فيه الحجر وأهل اليمن إلى الركن اليماني وأهل المغرب إلى الركن الغربي وأهل الشام إلى الركن الشامي...).

۵. سيد بن طاووس در فلاح لسائل ص ۱۲۹ می‌گوید: «... و اهل عراق متوجه رکن عراقی که رکنی است که حجر در آن قرار دارد و اهل یمن به سمت رکن یمانی و اهل مغرب به سمت رکن مغربی و اهل شام به سمت شامی...»

۶- السيد محسن الأمين في أعيان الشيعة: ج ۷ ص ۱۶۹، قال: (مساحة الكعبة الشريفة: قال طول البيت من ركن الحجر وهو الركن العراقي إلى الركن الشامي ۲۵ ذراعاً ومثله الطول الآخر وهو من الركن المغربي إلى اليماني وعرضه من الشامي إلى المغربي ۲۰ ذراعاً وعليه الميزاب وعرضه الآخر من اليماني إلى العراقي ۲۱ ذراعاً وسمكه ثلاثون ذراعاً).

۶. سيد محسن امين در اعيان الشيعة ج ۷ ص ۱۶۹ می‌گوید: «مساحت کعبه شريف: گفت طول خانه از رکن حجر که همان رکن عراقی است تا رکن شامی ۲۵ ذراع است و طول دوم آن از رکن مغربی تا یمانی همان اندازه است و عرض آن از شامی تا مغربی ۲۰ ذراع است که ناودان بر آن است و عرض دیگرش از یمانی تا عراقی ۲۱ ذراع و ارتفاعش ۳۰ ذراع است.»

۷- الشيخ الجواهري في جواهر الكلام: ج ۷ ص ۳۷۸، قال في معرض كلامه في أحد المواضيع: (... هذا كله في الركن العراقي، وأما الركن الثاني من ركني الباب فهو لأهل الشام وغيرهم...). ومن المعلوم أن ركني الباب أي باب الكعبة هما ركن الحجر الأسود (العراقي)، والثاني هو الركن الشامي، فخص ركن الحجر الأسود باسم (الركن العراقي).
۷. شيخ جواهری در جواهر الكلام ج ۷ ص ۳۷۸ در کلام خود در خصوص یکی از موضوعات گفته است: «...همه اینها در رکن عراقی است، که رکن دوم از دو رکن جنب درب (خانه) که شامل رکن اهل شام و غیر آن است...» از این معلوم می‌شود که دو رکن درب یعنی درب کعبه، رکن‌های حجرالاسود (عراقی) و رکن شامی هستند؛ بنابراین رکن حجرالاسود را به اسم رکن عراقی نامیده است.

۸- المحقق السبزواري في ذخيرة المعاد (طبق): ج ۱ ق ۳ ص ۶۳۴، قال: (... ويستحب أيضاً في الطواف (التزام الأركان) جميعاً (خصوصاً العراقي واليماني) اختلف الأصحاب في هذه المسألة في موضعين (الأول) المشهور بين الأصحاب استحباب التزام الأركان كلها ويتأكد استحباب التزام الركن العراقي واليماني). والذي يتأكد استحباب التزامه مع الركن

اليماني هو ركن الحجر الأسود بلا خلاف .. إذن، فقد خص المحقق السبزواري ركن الحجر الأسود بـ (الركن العراقي).

۸. محقق سبزواری در ذخیره المعاد (ط.ق) ج ۱ ق ۳ ص ۶۳۴ میگوید: «... همچنین در طواف، التزام به همه ارکان لازم است؛ بهخصوص رکن عراقی و یمانی. یاران در این مسئله در دو مسئله اختلاف نظر دارند: اول: آنچه مشهور است استحباب التزام به همه ارکان و تأکید استحباب التزام به رکن عراقی و یمانی است، و اختلافی در اینکه تأکید استحباب التزام به رکن یمانی یعنی رکن حجرالاسود است وجود ندارد...». بنابراین محقق سبزواری رکن حجرالاسود را «رکن عراقی» نامیده است.

۹- السيد علي الطباطبائي في رياض المسائل: ج ۳ ص ۱۲۱، قال: (... "فأهل المشرق" وهم: أهل العراق ومن والاهم، وكان في جهتهم إلى أقصى المشرق وجنبيه مما بينه وبين الشمال أو الجنوب إلى الركن الذي يليهم، وهو الركن العراقي الذي فيه الحجر الأسود. وأهل المغرب إلى الغربي، وأهل الشام إلى الشامي، وأهل اليمن إلى اليمني...).

۹. سيد علی طباطبایی در رياض المسائل ج ۳ ص ۱۲۱ میگوید: «... (پس اهل مشرق) که اهل عراق و توابعش هستند، و در جهت آنها تا دورترین نقاط مشرق و همجواریش تا آنچه بین او و بین شمال یا جنوب تا رکنی که بعد از آنها می‌آید، رکن عراقی است که در آن حجرالاسود قرار دارد. اهل مغرب به سمت غربی، و اهل شام به سمت شامی، و اهل یمن به سمت یمنی...»

۱۰- المصطلحات - إعداد مركز المعجم الفقهي: ص ۱۲۲۰: (الركن العراقي: الركن الذي فيه الحجر الأسود وسمي بذلك لأنه يقابله جهة العراق. والذي بعده على ترتيب الطواف هو الركن الشامي، ثم بعد الطواف حول حجر إسماعيل يأتي الركن المغربي ثم الركن اليماني).

۱۰. مصطلحات، گردآوری شده مرکز دایرةالمعارف فقهی ص ۱۲۲۰: «رکن عراقی: رکنی که در آن حجرالاسود واقع شده است و اینگونه نامیده می‌شود چون در مقابل جهت عراق است و بر اساس ترتیب طواف بعد از آن، رکن شامی است، سپس بعد از طواف گرد حجر اسماعیل به سوی رکن مغربی و سپس رکن یمانی است...»

۱۱- الدكتور أحمد فتح الله في معجم ألفاظ الفقه الجعفري: ص ۲۱۱ - ۲۱۲، قال: ("الركن العراقي" الركن الذي فيه الحجر الأسود، وسمي بذلك لأنه يقابله جهة العراق. والذي بعده على ترتيب الطواف هو الركن الشامي، ثم بعد الطواف حول حجر إسماعيل يأتي الركن المغربي ثم الركن اليماني).

۱۱. دکتر احمد فتح الله در "معجم الفاظ فقه جعفری" ص ۲۱۱ و ۲۱۲ میگوید: «رکن عراقی، رکنی است که در آن حجرالاسود قرار دارد، و به این نام نامیده می‌شود، چون در جهت عراق است و بعد از آن به ترتیب طواف رکن شامی است، سپس بعد از طواف حول حجر اسماعیل، رکن مغربی می‌آید، سپس رکن یمانی.»

۱۲- محیی الدین النووی فی شرح مسلم: ج ۸ ص ۹۴ - ۹۵، قال: (... والمراد بالركنين اليمانيين الركن اليماني والركن الذي فيه الحجر الأسود ويقال له العراقي لكونه إلى جهة العراق وقيل للذي قبله اليماني لأنه إلى جهة اليمن ويقال لهما اليمانيان تغليبا لأحد الاسمين قال العلماء: ويقال للركنين الآخرين اللذين يليان الحجر بكسر الحاء الشاميان لكونهما بجهة الشام قالوا فاليمانيان باقيا على قواعد إبراهيم صلى الله عليه وسلم بخلاف الشاميين فلهذا لم يستلما واستلم اليمانيان لبقائهما على قواعد إبراهيم صلى الله عليه وسلم ثم إن العراقي من اليمانيين اختص بفضيلة أخرى وهي الحجر الأسود فاخص لذلك مع الاستلام بتقبيله ووضع الجبهة عليه بخلاف اليماني والله أعلم (...).

۱۲. محیی الدین نووی در شرح مسلم ج ۸ ص ۹۴ و ۹۵ می گوید: «... و منظور از دو رکن یمانی، رکن یمانی و رکنی است که در آن حجرالاسود قرار دارد و به آن عراقی می گویند، چون در جهت عراق است و به آن که قبل از آن است یمانی می گویند چون در جهت یمن قرار دارد و به (مجموعه) آنها «دو رکن یمانی» گفته می شود (برگرفته از یکی از دو اسم)... علما گفته اند: و به دو رکن دیگری که بعد از حجر به کسر «حا» می آیند «دو رکن شامی» گفته می شود چون آنها به سمت شام هستند. گفته اند بر خلاف «دو رکن شامی»، «دو رکن یمانی» بر پایه هایی که ابراهیم صلی الله علیه وسلم بنا نموده است باقی مانداند؛ پس «دو رکن شامی» به همین علت استلام نمی شوند و استلام دو رکن یمانی به علت باقی ماندن بر پایه هایی که ابراهیم صلی الله علیه وسلم بنا نموده است انجام می شود. رکن عراقی در میان «دو رکن یمانی» به فضیلت دیگری اختصاص یافته است که دارا بودن حجرالاسود است که به این ترتیب به بوسیدن و قراردادن پیشانی بر آن تخصیص یافته است، برخلاف رکن یمانی؛ و خداوند دانایتر است...»

۱۳- جلال الدین السیوطی فی الدیباچ علی مسلم: ج ۳ ص ۲۸۰، قال: (... إلا اليمانيين بتخفيف الياء في الأشهر وهما الركن اليماني والركن الذي فيه الحجر الأسود ويقال له العراقي لكونه إلى جهة العراق وذلك إلى جهة اليمن فغلب على التثنية ...).

۱۳. جلال الدین سیوطی در «دیباچ علی مسلم» ج ۳ ص ۲۸۰ می گوید: «... بهجز دو رکن یمانی که به تخفیف «یاء» مشهورترند و این دو رکن های یمانی و رکنی هستند که در آن حجرالاسود قرار دارد و به این رکن به دلیل قرار گرفتن به سمت عراق، عراقی گفته می شود، و آن رکن به طرف یمن است، و به این ترتیب این دو با هم نامیده می شوند...»

۱۴- العيني في عمدة القاري: ج ۳ ص ۲۶، قال: (... واليمانيين، الركن اليماني والركن اليماني الذي فيه الحجر الأسود، ويقال له الركن العراقي لكونه إلى جهة العراق، والذي قبله يمانى لأنه من جهة اليمن. ويقال لهما: اليمانيان تغليبا لأحد الاسمين، وهما باقيا على قواعد إبراهيم صلى الله عليه وسلم).

۱۴. عینی در عمدة القاری ج ۳ ص ۲۶ می گوید: «... و دو رکن یمانی، رکن یمانی که در آن حجرالاسود قرار دارد، و به دلیل قرار گرفتن در جهت عراق به آن رکن عراقی می گویند، و به رکن قبل از آن، رکن یمانی می گویند چون در سمت یمن است. به آن دو «دو رکن یمانی» گفته می شود که به یکی از دو اسم

مغلوبشده است و آن دو رکن بر پایه‌هایی که حضرت ابراهیم صلی‌الله‌علیه‌وسلم بنا کرده بود، بنا شده‌اند.»

۱۵- أبو الطیب محمد شمس الحق العظیم آبادی فی عون المعبود: ج ۵ ص ۱۳۱، قال: (... والمراد بالركنين اليمانيين الركن اليماني والركن الذي فيه الحجر الأسود ويقال له العراقي لكونه جهة العراق، وقيل للذي قبله اليماني لأنه جهة اليمن ...).

۱۵. ابوطیب محمد شمس‌الحق عظیم‌آبادی در عون‌المعبود ج ۵ ص ۱۳۱ می‌گوید: «...و مراد از دو رکن یمانی، رکن یمانی و رکنی است که در آن حجرالاسود قرار دارد و به آن عراقی گفته می‌شود، چون در جهت عراق قرار دارد و به رکن قبل از آن رکن یمانی می‌گویند آن هم به این دلیل که در جهت یمین است...»

۱۶- الصالحی الشامی فی سبل الهدی والرشاد: ج ۸ ص ۴۶۴، قال: (... وثبت عنه: أنه استلم الركن اليماني، ولم يثبت عنه أنه قبله، ولا قبل يده حين استلامه. وقول ابن عباس كان رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يقبل الركن اليماني، ويضع خده عليه، رواه الدارقطني، من طريق عبد الله بن مسلم بن هرمز. قال ابن القيم: (المراد بالركن اليماني ها هنا الحجر الأسود، فإنه يسمى الركن اليماني مع الركن الآخر يقال لهما: اليمانيان، ويقال له مع الركن الذي يلي الحجر من ناحية الباب العراقيان، ويقال للركنين اللذين يليان الحجر الشاميان، ويقال للركن اليماني، والذي يلي الحجر من ظهر الكعبة الغربيان، ولكن ثبت عنه أنه قبل الحجر الأسود، وثبت عنه أنه استلمه بيده، فوضع يده عليه ثم قبلها). وغير تلك الأقوال كثير تركته للاختصار، ومنها نعرف اختصاص ركن الحجر الأسود بـ (الركن العراقي)، نعم يطلق عليه مع الركن الشامی اسم (العراقيان)، ولكن عند الافراد فركن الحجر الأسود يطلق عليه (الركن العراقي)، والركن الشامی معروف بـ (الركن الشامی).

۱۶. صالحی شامی در سبل‌الهدی‌والرشاد ج ۸ ص ۴۶۴ می‌گوید: «... و از آن ثابت شد: او رکن یمانی را استلام کرد و از آن ثابت نمی‌شود که آن را بوسیده است، و هنگام استلام آن، دست خودش را نبوسید. به گفته ابن‌عباس، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم رکن یمانی را می‌بوسید و گونه‌اش را روی آن می‌گذاشت. دار القطنی همین را از طریق عبدالله بن مسلم بن هرمز روایت می‌کند. ابن‌قیم می‌گوید: «... منظور رکن یمانی است که در آن حجرالاسود واقع شده است، و به‌همراه رکن دیگر که آن هم یمانی نامیده می‌شود؛ و به این دو رکن، «دو رکن یمانی» گفته می‌شود؛ و به آن رکن، به‌همراه رکنی که از ناحیه درب کعبه، بعد از حجر می‌آید، دو رکن عراقی گفته می‌شود و به دو رکنی که بعد از حجر می‌آیند دو رکن شامی گفته می‌شود، و به رکن یمانی، و آنکه بعد از حجر از ناحیه پشت کعبه می‌آید «دو رکن غربی» گفته می‌شود؛ ولی از آن ثابت شد که قبل از حجرالاسود قرار دارد، و از آن ثابت شد که با دست لمسش نمود و دستش را بر آن قرار داد، سپس آن را بوسید.» و به غیر از این گفته‌ها، موارد بسیاری وجود دارند که به‌جهت خلاصه‌گویی آنها ترک گفتیم، و از آنها درمی‌یابیم که رکن حجرالاسود، رکن عراقی نام گرفته است، و به همراه رکن شامی، نام «دو رکن عراقی» (عراقیان) گرفته‌اند؛ ولی

وقتی به تنهایی نام برده می‌شود، به رکن حجرالاسود، رکن عراقی اطلاق می‌گردد و رکن شامی نیز «رکن شامی» نامیده می‌شود.

وجاء في روايات أهل البيت (ص) ما يؤكد ذلك: الاستبصار للشيخ الطوسي: ج ٢ ص ٢١٦ – ٢١٧، ب ١٤١ ح ٧٤٣، وأيضاً رواه في تهذيب الأحكام: ج ٥ ص ١٠٦ ح ٣٤٣: أحمد بن محمد بن عيسى عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: (قلت للرضا (ع) استلم اليماني والشامي والغربي؟ قال: نعم).

در استبصار شیخ طوسی ج ٢ ص ٢١٦ و ٢١٧ باب ١٤١ حدیث ٧٤٣ در روایات اهل بیت ص بر آن تأکید شده است: احمد بن محمد بن عیسی از ابراهیم بن ابومحمود روایت کرده است: به امام رضا ع عرض کردم: یمانی و شامی و غربی را استلام نمایم؟ فرمود: بله.

وهو يدل على أن الركن العراقي مفروغ من جواز استلامه لأن فيه الحجر الأسود، فسأل بن أبي محمود عن بقية الأركان، وسمى الشامي بـ (الشامي) وهو الذي يسميه البعض اليوم بـ (العراقي) كما وجدت في بعض مخططات أبناء العامة للكعبة. ومن الرواية نعرف أن الأركان الأربعة معروفة بـ (١- الركن العراقي - ركن الحجر الأسود - ،

٢- الركن الشامي،

٣- الركن الغربي ،

٤- الركن اليماني).

که بر جایبودن استلام رکن عراقی دلالت می‌کند؛ چرا که حجرالاسود در آن قرار دارد. ابن ابی‌محمود دربارهٔ بقیهٔ رکن‌ها پرسید، و رکن شامی را «شامی» نامیده است که همان رکنی است که امروزه بعضی‌ها «عراقی» می‌نامند؛ آنگونه که در بعضی از نوشته‌های عامه (اهلسنت) در خصوص کعبه پیدا کردم. از روایت درمی‌یابیم که رکن‌های چهارگانه معروفاند به:

١. رکن عراقی یا رکن حجرالاسود؛

٢. رکن شامی؛

٣. رکن غربی؛

٤. رکن یمانی.

بل جاء لفظ هذه الرواية في وسائل الشيعة (الإسلامية) للحر العاملي: ج ٩ ص ٤٢٣ ح ١٧٩١٠: عن إبراهيم بن أبي محمود قال: (قلت للرضا (ع): استلم اليماني والشامي والعراقي والغربي؟ قال: نعم). أي انه سأل عن استلام كل الأركان الأربعة، ونجده قد سمي الركن الجنوبي باسمه وهو (اليماني)، وسمى الركن الشمالي باسمه هو (الركن الشامي)، وسمى الركن الغربي باسمه هو (الركن الغربي)، فلم يبق إلا الركن الذي فيه الحجر الأسود وهو (الركن العراقي).

متن این روایت در کتاب وسائل الشیعه (اسلامی) حرّ عاملی نیز آمده است: ج ۹ ص ۴۲۳ ح ۱۷۹۱۰ : از ابراهیم بن ابومحمود نقل شده است؛ گفت: به امام رضا ع عرض کردم: آیا یمانی و شامی و عراقی و غربی را استلام کنم؟ فرمود: آری. یا به عبارت دیگر او استلام تمام ارکان چهارگانه را سؤال نمود و می‌بینیم که رکن جنوبی را به «یمانی» و رکن شامی را به اسمش «شامی» و رکن غربی را به اسمش «غربی» می‌نامد و رکنی باقی نمی‌ماند جز رکنی که حجرالاسود در آن قرار دارد که همان رکن عراقی است.

وقد قال الشيخ الطوسي في الجمع بين الروایتين الآتيتين:

عن محمد بن يحيى عن غياث بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عليهما السلام قال: (كان رسول الله (ص) لا يستلم إلا الركن الأسود واليماني ويقبلهما ويضع خده عليهما ورأيت أبي يفعله).

شیخ طوسی در جمع بین دو روایتی که در زیر می‌آید شرحی گفته است:
از محمد بن یحیی از غیاث بن ابراهیم از جعفر از پدرش ع نقل کرده است که فرمود: «رسول خدا ص استلام نمی‌فرمود مگر رکن اسود و رکن یمانی؛ آنها را می‌بوسید و صورتش را بر آن می‌گذاشت و دیدم که پدرم چنین می‌کرد.»

عن جميل بن صالح عن أبي عبد الله (ع)، قال: (كنت أطوف بالبیت فإذا رجل يقول: ما بال هذين الركنين يستلمان ولا يستلم هذان؟ فقلت: إن رسول الله (ص) استلم هذين ولم يعرض لهذين فلا تعرض لهما إذا لم يعرض لهما رسول الله (ص)، قال: جميل، ورأيت أبا عبد الله (ع) يستلم الأركان كلها).

از جمیل بن صالح نقل شده است که ابوعبدالله ع فرمود: «خانه خدا را طواف می‌کردم که مردی آمد و گفت: چرا این دو رکن را استلام می‌کنید و آن دو رکن دیگر را نه؟ گفتم: رسول خدا ص این دو رکن را استلام می‌فرمود و به آن دو، کاری نداشت. تو نیز آن دو را رها کن، زیرا رسول خدا ص چنین کرده است.» گفت: چه زیبا و من دیدم که ابوعبدالله ع تمام رکن‌ها را استلام می‌فرمود.

فقال الشيخ الطوسي: (فلا تنافي بين هذين الخبرين والخبر الأول لأنهما تضمنتا حكاية فعل رسول الله (ص)، ويجوز أن يكون رسول الله (ص) لم يستلمهما لأنه ليس في استلامهما من الفضل والترغيب في الثواب ما في استلام الركن العراقي واليماني، ولم يقل إن استلامهما محذور أو مكروه ولأجل ما قلناه حكى جميل أنه رأى أبا عبد الله (ع) يستلم الأركان كلها فلو لم يكن جائزا لما فعله (ع)) الاستبصار للشيخ الطوسي: ج ۲ ص ۲۱۶ - ۲۱۷، ب ۱۴۱. فعبر عن الركن الأسود الذي جاء في الرواية الأولى ب (الركن العراقي)، لأنه هو الذي فيه الحجر الأسود. (اللجنة العلمية).

شیخ طوسی می‌گوید: «هیچ منافاتی بین این دو خبر وجود ندارد؛ زیرا هر دو خبر، حکایت از عمل رسول خدا (ص) دارد که جایز است آنها را مسح نکند؛ چون در مسح آنها فضل و رغبتی که در رکن

عراقی و یمانۃ وجود دارد، نیست؛ و نفرمودند از مسح آنها برحذر باشید یا مکروه است و به همین دلیل گفتیم که حکایت کرد چه زیبا، چرا که دید ابو عبدالله ع تمام رکنها را استلام فرمود که اگر جایز نبود، ابو عبدالله ع چنین کاری انجام نمیداد.» استبصار شیخ طوسی: ج ۲ ص ۲۱۶ و ۲۱۷ باب ۱۴۱. پس، از «رکن اسود» که در روایت پیشین دیده شد به «رکن عراقی» تعبیر شده است؛ زیرا حجرالاسود در آن قرار دارد. (هیئت علمی).
